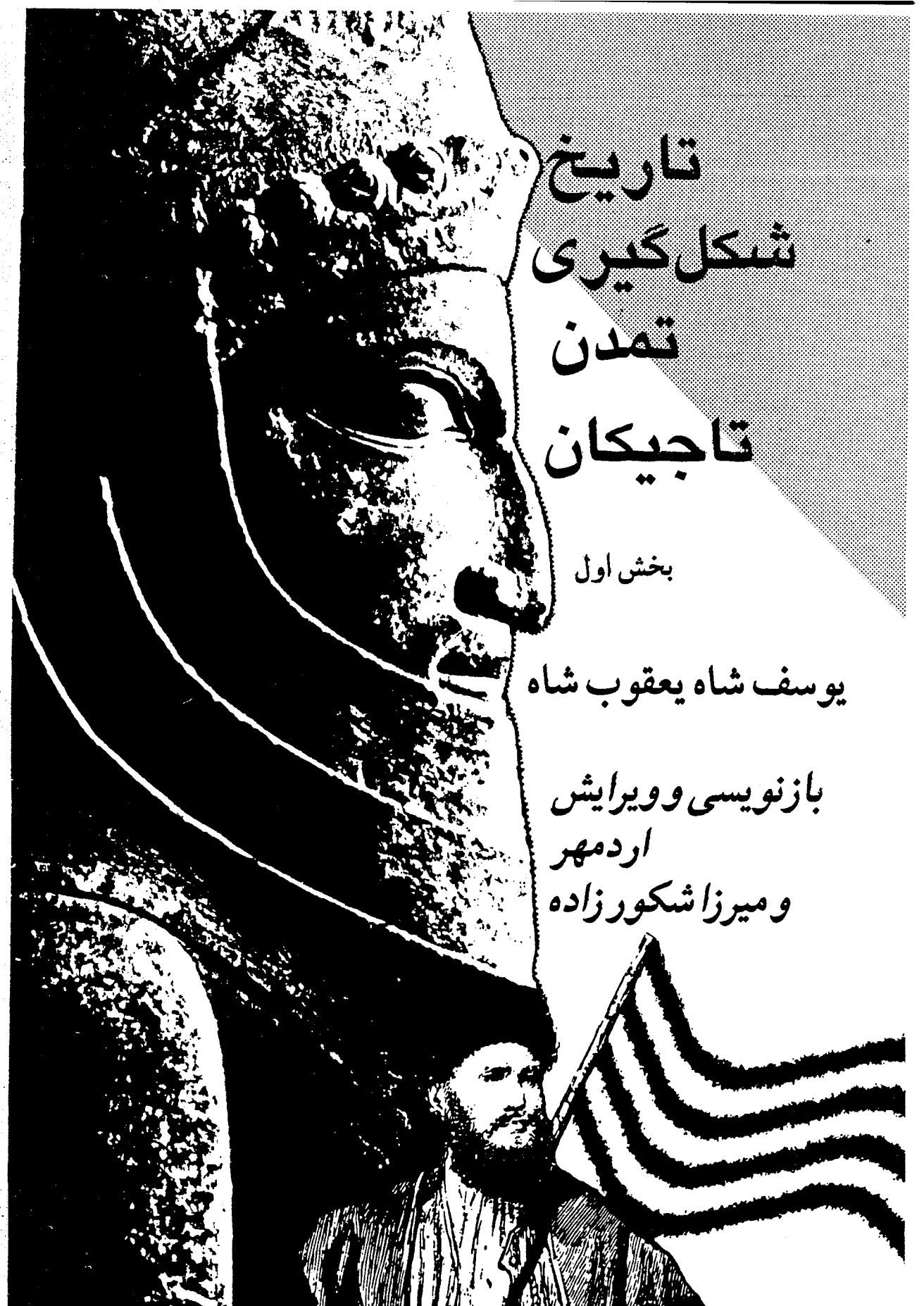

تاریخ شکل‌گیری تمدن تاجیکان

بخش اول

یوسف شاه یعقوب شاه

بازنویسی و ویرایش
اردمهر
و میرزا شکورزاده

ما در این نوشتار به طریق فشرده دربارهٔ اتنوگینز (شکل‌گیری) قوم تاجیک سخن می‌رانیم. روند تشکل این و یا آن قوم، تاریخ طولانی دارد. ولی در این دوران طولانی، فرایند تشکیل هیچ یک از اقوام جهان، به آسانی و یکرنگی سپری نگشته است، بلکه مملو از کشاکشهای خونین و آمیزشهای فرهنگی، زبانی و نژادی با سایر قبایل و اقوام بوده است. قوم تاجیک نیز از این نبردهای خونین در امان نبوده است.

برای تشکیل هر قومی سه شرط عمده و اساسی ضروری است: اول زبان خاص، دوم محدودهٔ مشخص سکونت و سوم اسم قوم.

باید متذکر شد که قضیهٔ پیدایش قوم تاجیک، مسئله‌ای پیچیده و کم تحقیق شده‌ای است و ما راجع به این معمای مهم علمی با اتکا به مأخذهای علمی و تاریخی، عقاید خود را به خوانندگان ارجمند عرض می‌نماییم.[1]

سخنی چند دربارهٔ آریایی‌ها

تاجیکان در آسیای مرکزی یگانه قوم آریایی نژادی می‌باشند که از

۱ـ بخشی از زبانهای این رساله به صورت فشرده پیشکش می‌شود.

گذشته‌های دور در این سرزمین زندگی می‌کنند. دیگر قومهای امروزهٔ آسیای مرکزی مثل ترکمن، ازبک، قرقیز، قره‌قلپاق و قزاق در دوره‌های گوناگون قرون میانه به این سرزمین روی آورده و سکونت اختیار کرده‌اند.

آریایی نخستین نام اتنیکی یا نژادی نیاکان ما بود. در مورد خاستگاه اصلی آریایی‌ها، اندیشه‌هایی مختلف وجود دارد که از دایره موضوع ما خارج است.

پس از مدتی، آریایی‌ها در بسیاری از نقاط مرکزی قارهٔ آسیا از خاستگاه خویش دست به شورش می‌زنند و اولین دولتهای آریایی عرض اندام می‌کنند، اما به علت سست و ضعیف بودن رابطه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، و وجود نداشتن دولتی واحد، مفهوم نژادی آریایی بتدریج از یادها زدوده می‌شود. در بخش وندیداد اوستا از هفده کشوری یاد می‌شود که اهورا مزدا برای آریایی‌ها آفریده است. باید گفت اگرچه بعضی از نامهای آن کشورها مشخص و روشن نیستند، ولی می‌توان با قاطعیت گفت که آن همهٔ استانهای واقع در ایران شرقی، یعنی در قلب و پیرامون آسیای مرکزی واقع بودند. کشورهای یاد شدهٔ فوق تقریباً سرزمینهای کنونی پنج جمهوری آسیای مرکزی، سیستان و خراسان ایران امروزه، افغانستان، ایالات کشمیر و پنجاب، شبه جزیره هند و استان سین کیانگ چین را شامل می‌شدند. ولی از روی بازیافتهای باستان‌شناسی و آثار تاریخی، سرزمین آریایی‌ها بسیار گسترده‌تر بود. یعنی از رودخانهٔ دانوب و دریای مدیترانه تا دشتهای مغولستان و کوههای تبت و از جرگه رودهای اوکا و ولگا تا خلیج‌های فارس و بنگال ادامه داشت. بیهوده نیست که برخی از زبان‌شناسان نام قارهٔ آسیا را با واژهٔ آریا (آسیا=

آریا) از یک ریشه می‌دانند، و این موضوع بدان جهت است که اقوام آریایی در این قاره مردمی پرشمار، بزرگ و معروف بودند.

پدر علم تاریخ (هرودوت) بی‌جهت ننوشته است که فارسها همهٔ مردمان آسیا را خودی به شمار می‌آوردند (*تاریخ*، ص ۱۲۰)، چون‌که شاهان هخامنشی به هر جایی که لشکرکشی کرده بودند، در همه جا مردم هم‌خون، هم زبان و هم فرهنگ خود را می‌دیدند.

طبق مأخذهای باستانی در هزاره‌های ۵-۴ قبل از میلاد آریایی‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند: آریایی‌های بومی کشاورز و تورهای کوچی دامدار. بعدها این تورها با نام سکاییان (یا سکیفها) شهرت می‌یابند، سپس آریایی‌های هم بوم و هم کوچ اساس و منشأ قومها و قبیله‌های ایرانی شرقی و غربی را تشکیل دادند که تاجیکان، که امروز در آسیای مرکزی و افغانستان سکونت دارند، شاخه سرسبز و خرمی از این درخت کهنسال تناور می‌باشند.

معنای واژهٔ تاجیک همان آریایی است

یکی از مسائل حل نشدهٔ تاریخ تاجیکان، پیدایش نام تاجیک می‌باشد. ایرانشناسان برای حل این معما کوشش فراوانی را به خرج داده‌اند، اما حاصل دلخواهی به دست نیامده است. به عقیدهٔ ما تاریخ پیدایش این نام را از آغاز ظهور آریایی‌ها باید جستجو کرد، زیرا موافق زمان، نامها تغییر می‌یابند، اما معنای خود را در واژه‌های گوناگون حفظ می‌کنند. نام تاجیک مانند زبان فارسی تاجیکی، تاریخ دور و درازی دارد.

اصولاً نامهای نژادی و قومی بر اثر برخوردها و مکالمات قومها و نژادها با یکدیگر به وجود می‌آید. هنگام برخورد دو قوم مختلف،

نژاد و اسم نژادی خود را به همدیگر معرفی می‌نمایند. گاهی به واسطهٔ نوع پوشیدن لباس یا خُلق و خوی خاص، نام قومی به وجود می‌آید و بر سر زبانها می‌افتد.

۱ـ آریایی‌ها. آریایی‌ها که اصلاً از نژاد اروپایی‌ها می‌باشند، هنگام برخورد با ساکنان هندوستان، خود را آریایی، یعنی از نژاد پاک معرفی کردند. معنای واژهٔ آریایی را زبانشناسان، جناب، خواجه، نجیب، میهمان‌نواز، اصیلزاده و پاک‌نژاد شرح داده‌اند (برایتی، سانسکرت، ص ۷۰)

دربارهٔ پیدایش قبایل آریایی سکاییان، افسانه و روایتهایی موجود است که باعث به وجود آمدن نام نژادی آنها شده است.

هرودوت می‌نویسد که سکاییان در مورد پیدایش خود چنین نقل می‌کنند:

نخستین ساکن این سرزمین بی‌پایان مردی به نام «تارغتای» بود، طبق روایت سکاییان پدر تارغتای، خدای بزرگ، زئوس و مادر تارغتای دختر رودها، «بارسفین» بوده است. تارغتای سه پسر داشت، «لپاکسای»، «آرپاکسای» و «کالاکسای». نقل شده است که روزی از آسمان اشیای طلایی (سپار، یوغ، تبر و کاسه) به دیار آنها فرود می‌آید، افتادن این اشیا را نخست پسر بزرگ می‌بیند و برای گرفتن آنها کوشش می‌کند، اما از طلا چنگ و دود برمی‌خیزد و او را به عقب‌نشینی وادار می‌نماید، برادر میانسال نزدیک می‌شود و باز هم از طلا آتش می‌جهد و او نیز به عقب برمی‌گردد، اما برادر کوچک آنها به آسانی این اشیا را به دست می‌گیرد و صاحب می‌شود، پس آن دو برادر رضایت می‌دهند که او پادشاه شود. توسط این سه برادر، سه قبیله سکایی به وجود می‌آید که آنها را یکجا اسکالانهای شاهی

می‌نامند (هرودوت، ص ۱۸۸). به عقیدهٔ زبانشناسان جزءِ دوم نام برادران به معنای شاه و حاکم است. سکاییان مانند مادها و پارسها خود را نژاد آریایی می‌شمردند. بسیاری از اسامی شاهان سکایی با واژهٔ آریا آغاز می‌گردد. مانند: آریانتاس، آریا منیاس و ...(آرانکس، ص ۷۲).

شکی نیست که افسانهٔ فریدون و سه پسرش، و این روایت سکایی از یک ریشه منشأ می‌گیرند. در پرتو این افسانهٔ سکایی، روایت اسلاوی دربارهٔ سه شاه به وجود آمده است. موافق این اسطوره، برادر کوچک که صاحب طلا بود، اسم پادشاه آفتابی را داشت، زیرا هنگام طلوع خورشید چشم به دنیا گشوده بود. نخستین پادشاه آریایی‌ها، جمشید پسر قهرمان آفتابی یا شاه آفتابی بود، از این رو، وی به خَشْتَره یعنی حاکم دارای تاج نورافشان و پرفروغ لقب گرفت. به این ترتیب پادشاهان آریایی خود را آفتاب‌زاده می‌دانستند. طبق گفتهٔ هرودوت، میترا، خدای بزرگ ماساژتها، آفتاب بود و اسبهای زیادی را قربانی او می‌کردند.

میترا، در *اوستا* خدای فروغ و نور بوده و سوار بر گردونهٔ چهار اسب، از آسمان سرزمینهای آریایی مراقبت می‌کرده است (مهریشت، ص ۱۷). و این سرزمین آریایی را از هر خطری محفوظ می‌نمود. در برخی از آثار باستانی سکاییان بویژه نقشهای روی سنگ، تصاویر خدایان گردونه سوار بر آفتاب نقش بسته است. چنین تصاویری در سایلیتاش هفترود (قرقیزستان) و تاغلمی (قزاقستان) و پامیر (تاجیکستان) دیده می‌شوند، که به دوره‌های مختلف تاریخ تعلق دارند، بیشتر به هزاره ۳-۲ قبل از میلاد.

میترا یا مهر، قدیمیترین خدای بزرگ آریایی‌ها بوده، و به زمان

پیش از اهورا مزدا و به دوران همبودی و عمومیت هند و ایرانیان تعلق دارد. یزدان مهر، در دوره‌های پسین روی سکه‌های کوشانیان و دیوار نگاره‌های آغاز قرون میانه در میان هالهٔ شعله‌دار به تصویر کشیده شده است.

به طور کلی، در *اوستا* همهٔ خدایان، از جمله اهورا مزدا منشأ روشنایی فروغ آفتاب می‌باشد:

در زبان سکایی ختن، آفتاب را اُرمْزُد می‌گفتند که این شباهت را در زبانهای کنونی بدخشانیان نیز می‌بینیم. مثلاً اِشْکاشیمیان آفتاب را رمُزِد، و سَنْگِلِیویان، آرْمُزد می‌نامند. طبق اخبار سیاحان خارجی بدخشانیان (پامیریان) خود را پسران آفتاب شمرده تا برآمدن آفتاب از خواب برنمی‌خاستند. همین طور بدخشانیان که از تخم و ترکهٔ سکاییان می‌باشند، خویشتن را خورشیدزاده می‌انگاشتند. به آفتاب سوگند خوردن یکی از معمولیترین عبارتهای مردم بدخشان و درواز می‌باشد.

به طور کلی، تندیس آفتاب هم به مهر(میترا) و هرمز و هم به بسیاری از ایزدان اوستایی نسبت دارد. شگفت‌انگیز است که خدایان آریایی که تصویرهای آنان در بازیافتهای باستانشناسان ، از جمله تَنْبَرها (استخواندانها) و نقاشیهای دیواری پیش از اسلام پیدا شده‌اند، در اطراف تبر، هالهٔ نورافشان الهی و بر سر تاج دارند، به طوری که معلوم است در آئینهای دیگر خدایان و فرشتگان تنها هالهٔ نورافشان دارند، اما در آیین آریایی‌ها، خدایان و فرشتگان تاجدار نیز می‌باشند. به اعتقاد ما، تاج، سمبل و نهاد نژاد و گوهر آریایی‌ها می‌باشد که در سر خدایان نیز به تصویر کشیده شده است، و آن نشانهٔ خواجگی، پادشاهی و اشرافیت ایشان می‌باشد.

۲ ـ فرا یا خورنه، سمبل تخت و تاج آریایی‌ها. یکی از ویژگیهای مردم آریایی و شاهان ایشان، تاج سرشان می‌باشد. تاجگذاری از کیومرث ـ نخستین آدم و نخستین پادشاه شروع گردید. در فلسفهٔ آیین مزدایسنا پاکترین و والاترین عضو پیکر انسان سر می‌باشد، بنابراین، همهٔ آریایی‌ها که تصویرهایشان در روی سکه‌ها، دیوارکاخها و مجسمه‌ها دیده می‌شود، تاجدار می‌باشند. تمام شاهان همچنین عیان، اشراف و مردم عامی آریایی پیش از اسلام صاحب تاج بودند. هرودوت می‌نویسد که همه سکاییان کلاه نوک باریک داشتند. تصویرهای ایشان که در یادگارهای باستانی باقی مانده است، به عصرهای مختلف پیش از میلاد و قرنهای ۱ـ۸ تعلق دارد.

نخستین تصویر انسانی که به سرکلاه نوک باریک دارد، از گورستان استان سین‌کیانگ چین به دست آمده است که متعلق به سده‌های ۱۶ تا ۲۱ قبل از میلاد می‌باشد. گورستان مانند قطر آفتاب مدور است و به یکی از تیره‌های آریایی نسبت دارد. (*ماهنامه علم و حیات*، به روسی، ۱۹۸۹، شماره ۵) به این ترتیب، آریایی‌ها از زمانهای بسیار قدیم به سرکلاه یا تاج داشتند، که این سنت یکی از نشانه‌های نژادی آنان بوده است.

کیان یشت از قدیمیترین بخشهای *اوستا* می‌باشد که در آن از فرایرانیان و فرکیانی یاد می‌شود. فرایرانیان شکوه و حشمت، دولت و قدرت، عقل و خرد و دانش و علم را پشتیبانی می‌کند و فرکیانی موکل بزرگان و پادشاهان پاک آریایی می‌باشد. (پور داوود، ج ۲، ص ۳۰۲ تا ۳۱۵).

در شرح و تفسیر اصطلاح فرّ، ایرانشناسان زحمت فراوانی را به خرج داده‌اند. بار نخست این واژه در نوشته‌های آشوریان دیده

می‌شود که به مادها ارتباط دارد. این کلمه در فارسی باستان فَرْنَهْ، در فارسی میانه، فَرْ در سغدی فرن، در اُستیایی، فری و در نامهای سکایی نیز معلوم می‌باشد. (پورداوود، ج ۲، ص ۲۲۳).

اسطوره درباره «خورن» آسمانی که به آریایی‌ها بخت، سعادت، تاج و تخت به ارمغان می‌آورد، خیلی قدیمی و معروف بود. آن یوغ و سپر، تبر و جام زرینی را که از آسمان به سرزمین سکاییان فرو افتاد «فرا» با خود آورده بود.

در *اوستا* آمده است که «فرا» از آسمان برای کیانیان فرود می‌آید و دولت آنان را حفظ می‌کند، اما پس از عاصی شدن جمشید، فرا از پیش او، به رنگ مرغ و زغن (باز، باشه) به آسمان پرگشاده، سه پاره گشت. قسمتی از آن در عرش نزد اهورا مزدا قرارگرفت، پاره‌ای به مهر اهدا شد که پیش او مثل کره شعله‌افکن پرواز می‌نماید. پارهٔ سوم به فریدون ارمغان شد که معروف به فرکیانیان می‌باشد (پورداوود، ج ۲، ص ۳۱۰ تا ۳۲۲). فرا در سکه‌های کوشانی، ایزد جداگانه‌ای بود که از دولت آنان حمایت می‌کرد. «فرا» به شکل باز در تاج بسیاری از شاهان ازجمله، شاهان خوارزم نقش بسته است. میان مردم فارسی زبان، افسانهٔ «باز» دولت مشهور است. طبق این افسانه «باز» دولت را هنگامی به کار می‌بردند که پادشاه وارثی نداشت. «باز» را به پرواز در می‌آوردند و چون بر سر کسی می‌نشست، او را به پادشاهی برمی‌گزیدند.

از روی مأخذهای قدیمی و بازیافتهای باستانشناسان معلوم می‌شود که «فرا» به صورت اسب تاجدار، اشتر، بز نر، آهوی کوهی، گاو و قوی تاجدار نمودار می‌گردید که این جانوران در اساطیر آریایی‌ها مقدس به شمار می‌آمدند.

«فرا» نگاهدارندهٔ هر خانه، هر انسان و دولت آریایی‌ها محسوب می‌گشت. «فرا» مضمون و محتوای گسترده‌ای دارد. هر آریایی پاک، دارای «فرا»ی خود است. «فرا» مظهر درخشندگی، زندگی، گرمی و خورشید، سمبل برتر بودن آریایی‌ها از دیگران بود.

نام، یکی از نشانه‌های نژادی قومی تاجیکان

مسلم است که نامهای اشخاص هر قوم دارای ویژگی نژادی می‌باشد. حاکمان هخامنشی خود را شاه می‌نامیدند. از سرچشمه‌های تاریخی برمی‌آید، که پیش از اسلام در خوارزم، حاکمان خود را خوارزم‌شاه و در مرو مرزبان (نگاهدارندهٔ مرزها) می‌گفتند و همین طور چغانیان، خدات، کابل، للک (صاحب) بامیان، شیسر، تالقان، شیرک، اهوران و شمان و وشکردوراشت، دهقان ختلان، تخاران و گرگان و گذگان و شغنان و وخان و درواز و بدخشان وکابل و غور، شاه، سغد و فرغانه، اخشید(سرباز)استروشن، افشین (صاحب). سرداران روستاها خود را خوب یعنی صاحب و سرداران خانه‌ها، خود را کدخدا(صاحبخانه) می‌نامیدند. و این عنوانها برای ترکان بود: یبغو ترکی به معنای صاحب و پیشوا ازبغ ایرانی منشأ می‌گیرد، از واژهٔ بغ شکلهای ترکی بیک، بیگ و بای به همین معنا پیدا شده‌اند. اگر ما به مدارک مردم‌شناسی پیش از انقلاب اکتبر (روسیه) نظر افکنیم در می‌یابیم که اغلب نامهای مردانه در بدخشان، درواز، دشت جام، خاولنگ، سرخاسار و عزم، که از آمیزش با زبان ترکی کمتر زیان وگزند دیده‌اند، با واژگان شاه(شا) یا بیگ(بک) پایان می‌یابد.

در میان تاجیکان چاج (تاشکند)، فرغانه، اراتپه، خجند، نمنگاه، اسفره، سمرقند، بخارا، پنج کنت، کش دریا، سرخان دریا، حصار و

قبادیان و دیگر نواحی تاجیک‌نشین، که در همسایگی ترکها زندگی می‌کردند واژهٔ بای و بیگ رایج بود. آیا این حالت آن روایتی را تأیید نمی‌کند، که طبق آن گویا آریایی‌ها، همه از نژاد پادشاهان بوده‌اند. این نامها ناشی از سنت باستانی آریایی‌ها می‌باشد. در صورتی که در عمل اکثریت اشخاصی که در ترکیب نامشان کلمهٔ «شاه» یا «بای» مشاهده می‌شود، فقیر و بینوا و نادار و بیچاره بودند. تحلیل نامهای تاجیکی نشان می‌دهد که آنها غالباً بیانگر نام قومی تاجیکان می‌باشند. پس در صورتی که اکثر مردم نامهای پادشاهی و پادشاهانه دارند، آنها به حقیقت آریایی یعنی تاجیک و تاجدار می‌باشند.

زر و سیم رمز و نماد نژادی تاجیکان

زر (طلا) و سیم(نقره) نماد آفتاب و ماهتاب برای آریایی‌ها در روی زمین می‌باشند. در ادبیات اوستایی، ایزدان از بزرگ تا کوچک آراسته به زر و سیم هستند. آنها سر و لباس، گردونه، تبر و خنجر طلایی دارند. مثلاً پوشش، جوشن و گردونهٔ مهر، زرین است و اسپانش سیمین. آنها لباس طلایی، کفش طلایی و گردونهٔ طلایی و رشن لباس طلایی و ترازو طلایی دارند. زر در سنت و عرفیت تاجیکان، دارای مقام خاص نژادی است.

حکیم عمر خیام در *نوروزنامه* آورده است که جمشید زر را کشف نمود و از آن دایرهٔ بزرگی مانند آفتاب آفرید. همین گونه دایره‌ای از سیم ساخت، که آن، مظهر مهتاب می‌باشد. زر نشانهٔ آفتاب و آتش در زمین بوده، مثل خورشید درخشان و پاک است. زر شاه فلزات به شمار می‌رود، از این لحاظ علاقه و توجه آریایی‌ها به این فلز گرانبها فراوان بود. آنان زر را به عنوان سمبل پاکی، اصالت و عالی‌تباری بر

دیگر فلزات ترجیح می‌دادند. آریایی‌ها خود را اصیلزادگان اهل بشر، و زر یا نماد نژادی خود می‌دانستند. از این‌رو، ایشان نه تنها تزئینات، بلکه وسائل نمادی خویش را نیز از طلا و نقره می‌ساختند. اگر دیگر مردمان جهان زر را به حیث ثروت و سرمایهٔ مادی به کار می‌گرفتند، آریایی‌ها این فلز را به عنوان نماد نژادی و عالی‌مقامی پرستش می‌نمودند. هرودوت می‌نویسد که کوروش، خنجر زرینی داشت، که به آن سوگند یاد می‌کرد و هرگز نمی‌شکست، پس کوروش خنجر زرین را همچون سمبل پاکی و راستی مقدس می‌شمرد. پوششهای زرین پادشاه سکاییان، که از گورستان سابق کول (قرقیزستان) و طلاتپهٔ زمان کوشانیان (افغانستان) به دست آمده‌اند، این ادعای بالا را ثابت می‌کند. سیم نیز پس از طلا دارای ارزش و جایگاه والایی می‌باشد، آن هم به حیث فلز گرانبها و پاک یکی از سمبلهای اصیلزادگی آریایی‌ها بود.

واژهٔ عجم

ما در بالا نظرها را دربارهٔ پیدایش نام آریایی‌ها یعنی تاجیکان آوردیم که شهادت از رابطهٔ نزدیک میان اسم تاجیک و واژگان تاج و تاجدار می‌دهند. در دوره‌های پسین که با آمدن بیگانگان وطن ما به غارت آنها درآمد، در نام نژادی ایرانیان، تغییرات شکلی رخ می‌دهد، ولی مضمون و معنای آن حفظ می‌شود. یادآوری کردیم که گذشتگان تاجیک، تورها(سکاییان)، سغدیان، خوارزمیان، مرویان، باختریان، گرگانیان، مازندرانیان، گیلانیان و فارسها، همه خود را آریایی می‌شمردند. اما بعد از آن، آنها در نسب‌نامه‌ها، خود را با نام زادگاهشان یا دودمانشان معرفی می‌کردند، مثل اشکانیان، ساسانیان،

کوشانیان، هیتالیان، خوارزمیان، سغدیان و .... این امر باعث فراموشی نام ملی آنان، آریایی (ایرانی) گردید. اما در ادبیات تاریخی نام عمومی «ایرانشهر» تا فتوح عربها باقی ماند.

اعراب چون ایران را تصرف کردند، مردم آن را «عجمی» خواندند (کلمهٔ عجم به معنی غیر عرب می‌باشد، ولی اسم عجم و عجمیان غالباً دربارهٔ ایرانیان استفاده شده است).

مثلاً شاعر اوایل عصر نهم میلادی اسحاق سغدی، از سخنوران توانای عرب بود، ولی به‌گوهر و اصل عجمی خود می‌بالید و عجم را بزرگتر از عرب می‌دانست: «من مردی از سروران سغدم که نژاد عجمی (یعنی ایرانی) پوست و چهرهٔ نکو را به من بخشیده است».

در بیتهای زیرین واژه عجم نیز به معنی ایران یعنی سرزمین فارسی زبانان است.

در عجم افتاد مردی از عرب
ماند از این شهر عجم اندر عجب

(شیخ عطار)

به بزم نشست و هوای عجم شنید
آن کس که میل نغمهٔ خارا گداز داشت

(عبدالرحمان جامی)

باید خاطر نشان ساخت اگر چه واژهٔ «عجم» و «عجمی» به معنای جغرافی مملکت و مردم غیر عرب بوده است، ولی بیانگر معنای نژادی نیز هست.

واژهٔ آزادگان به معنای آریایی ـ تاجیکان

در تاریخ آریایی‌ها یعنی تاجیکان از قدیم‌الایام تا استیلای اعراب و

پس از آن تا قرنهای دهم تا دوازدهم میلادی، طایفهٔ آزادگان وجود داشت که آن حاکمان، اشرافان و دولتمندان را شامل می‌گشت. با تهاجم اعراب و ترکها، این کلمه آب و رنگ نژادی را گرفت و معنای آریایی ـ تاجیک را دارا گشت.

چنانچه استاد رودکی می‌فرماید:

می‌آرد شرف مردمی پدید
آزاده نژاد از در مخرید
دائم به جان او بلرزم زیرا که
مادر آزادگان کم آرد فرزند

دقیقی می‌گوید:

من از پاک فرزند آزادگانم
نگفتم که شاپور بن اردشیرم

فردوسی می‌گوید:

بزرگان و با دانش آزادگان
نوشتند یک سر همه رایگان

از این بیتها پیداست که دقیقی و فردوسی خود را به نژاد آزادگان، اصیلزداگان و شاهزادگان نسبت داده‌اند.

ناصر خسرو نیز خود را آزاد نژاد گفته است:

ترکان به پیش مردان زین پیش در خراسان
بودند خوار و عاجز همچو زن سرایی
امروز شرم ناید آزادگان را
کردند به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی

آزادگان در لغتنامه‌ها به همین معنای نیکخوی، اصیلزاده، نجیب، جوانمرد، سخاوتمند یعنی به همان معنای آریایی بوده است.

دهقان به معنای آزاده «اصیلزاده، آریایی» تاجیک

در تاریخ پیش از اسلام واژهٔ دهقان به معنای نژادی آریایی نژادان یعنی تاجیکان آمده است.

فردوسی می‌گوید:

ز گفتار دهقان کنون داستان
بپیوندم از گفته باستان

فرخی می‌گوید:

هر کس بعد خویش کند شادی
چه ابری و چه تازی و چه دهقان

باید تذکر داده شود که در ادبیات گذشته به معنای عرب آمده است:

جهان را دیدم و آزمودم
شنیدم گفته تازی و دهقان

در زمانهای پیشین، واژهٔ دهقان یعنی روستایی و آبادکننده شهر و دهات در مقایسه با کوچیان دامدار به کار برده می‌شود. در همین معنی واژگان ایرانیان و تورانیان و تاجیک و ترک نیز مقابل همدیگر استفاده شده‌اند. خلاصه کلمه دهقان مفهوم شاهزاده و آریایی‌نژاد و منسوبیت اتنیکی یعنی تاجیک را افاده می‌کند.

واژگان تاخیا، هو، هون (زون)، هیان و تاجیک

ایرج افشار سیستانی در مقالهٔ «شناخت با قوم تاجیک» خبر چانک کین سیاح چینی را آورده می‌نویسد که او در سال ۱۲۸ پیش از میلاد به این سرزمین آمده، مردم آن را تاخیا نامیده است (ایرج افشار، ص ۶۶) ما اخبار این سیاح را پیدا نکردیم و اگر سند ایرج افشار درست

باشد، پس نام تاجیک در عصر قرن دوم قبل از میلاد وجود داشته است. ولی باید یک نکته را فراموش نکنیم که در سال ۱۲۸ پیش از میلاد آسیای مرکزی از سوی قوم تخارها (یوئه‌چی‌ها) تصرف شده بود، و شاید «چانک‌کین» زیر مفهوم تاخیا، تخارها را در نظر داشته است. غیر از این، در مأخذهای چینی (سالهای ۶۷۹ تا ۷۸۶ م) ایرانی‌زبانان مرزهای خویش را از جمله سغدیان را به نام «هو» یاد می‌کنند. (کلیا شتارنی، ص ۹۳) این اصطلاح به معنای هونها آمده است.

همین کلمه را خای‌چیا «در سال ۷۲۶م در نسب شاه بامیان به کار می‌برد که «یک نفر هو(تاجیک) در این شهر حکم می‌راند و لشکر پیاده و سوارهٔ زیاد داشت» (حبیبی، ص۲۳) باید یادآوری کرد که کلمه‌های «هو»، «هون»، و «هونی» در سرچشمه‌های چینی در نسبت قبیله‌های ایرانی‌زبان از قرن دوم پیش از میلاد و پس از میلاد وا می‌خورد. این واژه در نسبت کوشانیان، سغدیان، هیتالیان و دیگر آریایی‌نژادان به کار رفته است که معنای تاجیک را داراست. واژهٔ «هو» همان واژهٔ اوستایی ونگهو و از همین ریشهٔ خوب به معنای پیشوا و سرور در زبان سغدی است. همین‌طور کوشانیان و هیتالیان خود را نژاد عالی ـ خوب نامیده‌اند و چینیان آنها را به زبان خود «هو» و «هون» گفته‌اند که نیز به معنای آریایی ـ تاجیک می‌باشد.

همین طریق در سرچشمه‌های چینی واژهٔ «هو» و «هون» در نسبت قبیله‌های آریایی‌نژاد سکایی، یوئه‌چی‌ها، هیتالیان و سغدیان مورد استفاده قرار گرفته است و تاریخنگار معروف افغانستان عبدالحی حبیبی آن را به درستی تاجیک نامیده است. در اینجا، کلمهٔ تاجیک در قیاس با چینیان و ترکان، آب و رنگ نژادی گرفته است. شاهان بامیان

از هیتالیان بودند و خود را در مقابل ترکان، تاجیک نامیده‌اند. معلوم است که ترکان در پایان سدهٔ ششم میلادی سغد و تخارستان را اشغال کردند. آنها در سغد زندگی نداشتند، اما بخش شمالی تخارستان را از دست هیتالیان گرفتند، و جبغوبه تشکیل دادند، که تا آمدن اعراب وجود داشت. از این رو، شاه هیتالیان، خویشتن را به خای‌چیاء به عنوان تاجیک معرفی نموده است. اما در زمان فتوح اعراب، از این کلمه کم استفاده می‌شود. ترکان مرزهای تخارستان را ترک نموده، به هفت‌رود فرار می‌کنند. در میان تاجیکان به جای واژهٔ ترک، تازی یعنی عرب پیدا می‌شود و عربها، فارسی‌زبانان را عجمی نام می‌دهند که در این باب در فوق سخن رفت. برخی از دانشمندان، واژگان «هو» و «هون» را به ترکان و آمدن آنها به آسیای مرکزی نسبت می‌دهند که این عقیده درست نیست، زیرا در *اوستا* از قوم هیانیان نام برده می‌شود، که شاه ایشان را زریران می‌گفتند. در *اوستا* یاد شدن نام قبیله تورانی هیانی‌ها دلیل بر آن است که این نام در ابتدا به مردم دامدار و چادرنشین آریایی‌نژاد نسبت داشت. نامهای «هو» و «هون» چینی از واژهٔ هیانیان اوستایی گرفته شده و برای نسب مردم آریایی‌نژاد، یعنی تاجیکان به کار رفته است. باید تذکر داد که در سرچشمه‌های چینی، نام فارسی و فارسها «باس» و «باسی» می‌باشد و چینیان زمان سلطنت دودمان «تان» فارسها را با تاجیکان آمیخته نکرده‌اند.

در ادبیات چینی واژهٔ «هو» و «هون» را مترادف سغدیان، فرغانیان، خوارزمیان و سکاییان یعنی آریاییان دانسته‌اند، که سپس به تاجیک معروف گشتند.

همین طور عبارتهای «هو» و «هون» چینی از واژهٔ هیانیان یعنی

تورها ریشه گرفته است، و چینیان تحت این اسم، تمام آریاییان شرقی را در نظر داشته‌اند. به طوری که گفتیم معنای واژهٔ «هیان» شاهزاده و آزاده است و با واژگان آریایی و تاجیک هم‌معنا می‌باشد.

واژهٔ تات، تت و تاجیک

استاد محمد طباطبایی در مقالهٔ «دربارهٔ لفظ تاجیک و تات» («*تاجیکان در مسیر تاریخ*» ص ۱۰۴ تا ۱۱۳) بر این عقیده است، که «دو لفظ تات و تاژیک یا تاجیک از هم جدا نبوده‌اند. بلکه هر دو کلمه به تشخیص این حقیقت‌جو از یک اصل چینی ظاهراً گرفته شده‌اند که تاه با تامی و احیاناً تاغ و توخ یا توخی هم در «تلفظ ضبط شده است» (ص ۱۱۱).

موافق پنداشت طباطبایی کلمهٔ تخار «در زبان چینی به لفظ «تاهیا» و «توهلو» و یا توخلو کیفیت تلفظ بخشیده و در حقیقت توخلو یا تاهیا صورت چینی شده از تخاری است که نام اصلی مردم بومی تخارستان را به یاد می‌آورد. وجود دو صورت «تاه» و «توه» یا «تاخ» و «توخ» در شکل چینی کلمه اختلاف ضبط اسم طخارستان و تخارستان را به فتح یا ضم حرف اول کلمه توجیه می‌کند.

امکان قلب و تبدیل حرف (ها) به (تا) و (س) و (ژ) و (چ) و (ش) و (ح) و (خ) و همچنین قلب (د) و (ت) و (ر) و (ل) و (چ) و (ج) به یکدیگر، زمینهٔ وسیعی برای اشتقاق تات و تاژ و تاز و تاج و تاش و تاج از تاه فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که کلمهٔ تخ و تاخ در جزء اصلی از نام تخارستان سرچشمه، و ریشهٔ اصلی تاهیا و توهولو و توخلو و نام چینی تخارستان و زمینهٔ پدید آمدن تات و تاژیک و تاجیک را در نام ترکی ایران و تاش و شاش و چاچ در شهرهای

تاشکورکان و تاشکند و شاش و چاچ بوده است و رابطهٔ نزدیک میان تخار و تامی و توخلو و تات و تاجیک را تأیید می‌کند.» (ص ۱۱۱)

دوم اینکه، ما سر این موضوع بحث می‌کنیم و می‌بینیم که کلمهٔ تات و تاجیک با کلمهٔ تخار که نام قبیلهٔ آریایی‌نژاد در عصرهای دوم تا اول پیش از میلاد به باختر سرازیر شده، اسم آن را تغییر دادند، و اینکه دولت بزرگ کوشانیان را پی‌ریزی کردند، هیچ ربطی ندارد.

همچنین میان تاش ترکی و چاچ سغدی رابطه‌ای نیست. واژگان تاخ و تاج نیز از هم جدا بوده، به تخار ارتباط ندارد. به اعتقاد طباطبایی «هرگز قومی و ملتی در تاریخ سه هزار سالهٔ گذشته در گذرگاه زمان و مکان به نام تاجیک وجود نداشته که بیرون از قلمرو وجود ایران، کیان مستقلی داشته باشد، بلکه تاجیک صفتی برای ایرانی فارسی زبان بوده و بر غیر ایرانی اطلاق نمی‌شده است.» (۱۱۲-۱۱۳). اینجا سؤالی به میان می‌آید: پس چرا همهٔ فارسی زبانان از خلیج‌فارس تا مرز چین، طی قرون ۵ تا ۱۹ میلادی خود را نه ایرانی بلکه تاجیک معرفی کرده‌اند؟

در مقالهٔ سیدمحمد دبیر سیاقی «تات و تاجیک و تازیک» («*تاجیکان در مسیر تاریخ*»، ص ۱۱۵ - ۱۷۵) در مورد واژهٔ تاجیک از مأخذها معلومات فراوان گردآوری شده است، که بی‌شک به حل و فصل این مشکل روشنی می‌بخشد. ولی در پایان خواهیم دید، که این محقق، این مفهوم نژادی را درست درک نکرده است.

باید یادآور شد که شرق سرزمینهای آریایی‌نشین از آلتای تا تبت در سده‌های ششم تا هفتم میلادی از طرف ترکان ضبط می‌شود. ترکان از ایرانی زبانان بومی این سرزمینها بویژه در کاشغر، قوچان، خمی، ترفان و خوتن (ختن) آیینهای دولتداری و شیوهٔ زندگی بومی

را می‌آموزند و می‌پذیرند. امروز این ترکان آمیخته با تاجیکان قوم «ایغور» را تشکیل می‌دهند. خانهای ترک عنوانهای «شد» از ریشهٔ شاه و یبغو از ریشهٔ بغ را از کوشانیان یا یوئه‌چی‌ها قبول کردند. این کلمه‌ها در زبانهای سغدی و کشانی و سکایی باقی مانده‌اند (کلیا شتارنی، ص ۱۱۱).

در ادبیات تاریخی دربارهٔ مستعمره‌های سغدیان در هفت‌رود و ختن سخن می‌رود، اما در مورد آنکه، در سرزمینهای آلتای، قزاقستان، قرقیزستان و سین‌کیانگ چین، تورانیان یا سکاییان از قدیم‌الایام تا سرازیر شدن ترکان زندگی می‌کردند و به زبانهای ایرانی سغدی و سکایی سخن می‌گفتند، چیزی گفته نمی‌شود. سکاییان در عصرهای آخر پیش از میلاد و اول میلادی به بومی‌گرایی و کشاورزی روی آورده و نخستین سازندگان روستاها و شهرهای سرزمینهای یاد شده می‌باشند. از این رو، هنگامی که ترکان، هفت‌رود و سین‌کیانگ را به تصرف خویش درآوردند، در این مرز و بوم غیر از دیه و شهرهای سکاییان قلعه و دژهای سغدیان نیز وجود داشتند. ترکان مردم این دیار را با نام تت، تات و تاژیک یاد می‌کنند. اولین بار، واژهٔ تت، تات و تاژیک از سوی محمود کاشغری در «*لغات الترک*» مورد کاربرد قرار گرفته است.

از بس که محمود کاشغری در کاشغر، هفت‌رود و روستاهای تاجیک‌نشین مرز چین زیسته، فرهنگ خود را فراهم ساخته است واژهٔ تات، تت و تاجیک را در نسبت آریایی نژادان به کار برده است. در آن سرزمین هیچ‌گاه عربها نبودند. چنانکه ذکر گردید، در این سرزمینها ایرانی زبانان سغدی و سکایی زندگی می‌کردند، چون ترکها این منطقه را به تصرف خود درآوردند، زبان فارسی نو پدیدار نگشته

بود و مردم به لهجه‌های سغدی و سکایی ختنی حرف می‌زدند. زبان فارسی نو در این سرزمین در زمان محمود کاشغری گسترش پیدا می‌کرد. کاشغری می‌نویسد که سغدیان در سده‌های یازدهم و دوازدهم به زبانهای سغدی و ترکی تکلم می‌کردند.

ولادیمیر بارتولد در خصوص پیدایش واژهٔ تات و تاجیک چنین نوشته است: «ترکان در عصر دهم و شاید قبل از آن نیز در آسیای مرکزی واژهٔ تاجیک را به کار برده باشند. آنها واژهٔ تاجیک را بیشتر در مفهوم نژادنگاری در نسبت مسلمانانی به کار گرفته‌اند که ترکان آنها را خوب می‌دانستند. یعنی در نسبت ایرانیان: زبان «تاجیکی» در مقابل زبانهای ترکی و عربی قرار داشت. به عقیدهٔ من واژهٔ «تات» به همین زمان تعلق دارد، که الان ترکمنها، همهٔ اهالی بومی ترکستان را تات می‌نامند. (و. بارتولد، ج ۲، ص ۴۶۹) از این نوشته بر می‌آید که بارتولد تاریخ پیدا شدن واژهٔ تات و تاجیک را نمی‌داند، ولی معتقد است که از هر دو واژه در مورد تاجیکان استفاده شده است.

دانشمند معروف بدرستی یادآور می‌شود که واژهٔ تاجیک در مفهوم مسلمانان غالباً به ایرانیان منسوب می‌شود. مسلم است که ترکان اسلام را نه مستقلاً از عربها بلکه به وسیلهٔ تاجیکان پذیرفته‌اند. اصطخری، ابن هوقل تقدسی و دیگران که در عهد سامانیان به ماوراءالنهر آمده‌اند، نوشته‌اند که در مرز تاجیکان (مسلمانان) با ترکان (کافران) رباطهای زیاد ساخته بودند که در آنها ترکان اسلام را پذیرفته، وارد ماوراءالنهر می‌شدند. (اصطخری، ص ۲۶۴-۲۶۵، هوقل، ص ۲۳۶) همهٔ مبلغانی که ترکان را به اسلام می‌خواندند، تاجیک بودند و تشویقات و ترغیبات به زبان فارسی صورت می‌گرفت. بنابراین، واژهٔ تای که نام یکی از قبیله‌های بیابانگرد عرب یا

عربهای استانهای ایران غربی است، با کلمهٔ تات، که آن را ترکان در قرن ششم میلادی، و شاید قبل از آن نیز نسبت به ایرانی زبانان بومی از جمله سغدیان به کار می‌بردند، هیچ ربطی ندارد. زیرا وقتی ترکان این واژه را به کار می‌بردند که هیچ عربی در ایران شرقی نمی‌زیست. دیگر آنکه این کلمه در نسبت اهالی سغدی زبان ایران شرقی با تصرف این منطقه‌ها از جانب ترکان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

چون واژهٔ تات یا تت، در ردیف کلمهٔ تاجیک از زمانهای قدیم تا آغاز قرن بیستم به کار گرفته شده است، میان عالمان در شرح و تفسیر آن اختلاف نظر وجود دارد. ما واجب دانستیم که بار دیگر در سر معنای تات و تت بحث برپا کنیم.

بار نخست واژهٔ تات در *لغتنامهٔ محمود کاشغری* به زبان ترکی از عربی آورده شده است،و آقای دبیر سیاقی در مقالهٔ خود (در کتاب «*تاجیکان در مسیر تاریخ*»، ص۱۱۵-۱۷۵) این همه را مورد بررسی قرار داده است که ما از آن استفاده کردیم.

در *دیوان لغات‌الترک* کلمهٔ ترک در موردهای زیرین آمده است:

۱-«تاتسیز ترک بلماس. باشسیز بُرگ بلماس». ترجمه: ترک بی‌تات نمی‌تواند زندگی کند و سر، بی‌کلاه نمی‌شود (ص ۲۹۲).

۲-«گلدی منکاتات. ایدم امدی یات. قشقا بلب‌ات. سنی تلاراس بری» (ص ۳۹). ترجمه آن: «کافر بسوی من آمد. او را کشتم و برای گرگها و درندگان گوشت و طعمه قرار دادمش.» در اینجا تات را کافر خوانده‌اند. از عبارت دوم بر می‌آید که ترکان تاتها را کشته‌اند، چون آنها هم دین ترکان نبوده‌اند، و گوشتشان را خوراک گرگان کرده‌اند. این گفته به زمانی تعلق دارد که تاتها هنوز مذهب زرتشتی داشتند، و مردگان خود را طعمه و خوراک لاشه‌خواران می‌کردند. عبارت کافر

اصلاً در دین اسلام در نسبت غیر مسلمان استفاده می‌شود، و روشن است که ترکان تاتها را به اسلام دعوت نکرده‌اند، بلکه برعکس تاتها به ترکها اسلام آموخته‌اند. در این دو مورد تات به معنای قوم غیر ترک آمده است.

۳ـ«تتلشماق»،«ال اکی بر لاتتلشدی» (ج ۲، ص ۱۶۳) ترجمه: آن دو تات به زبان تاتی سخن می‌گفتند. یا «تت قسمغ سملشدی» (ج ۲، ص ۱۷۰) ترجمه: تات‌زبانان به زبان خود سخن گفتند. (ترجمه‌های آقای محمد دبیرسیاقی). از این مثالها به خوبی هویداست که سخن دربارهٔ مردم تت یا تات می‌رود که به زبان مادری‌شان سخن می‌گفتند.

۴ـ «اگرچه امیر بخارا و خان خیوه هر دو از نسل امراء ازبک هستند، و در حسب و نسب یکی، اما فی مابین آنها، غبار نفاق نشسته است، امیر بخارا، خان خیوه و اهل خوارزم را ترک نمی‌داند «تات» می‌خواند و خان خیوه اهالی بخارا را «تازیک» می‌نامد. (رضا قلیخان هدایت، *سفرنامهٔ خوارزم*، ص ۵۳).

در این متن، مردمان بخارا و خوارزم تاجیک و تات خوانده شده‌اند. ما از مأخذهای تاریخی می‌دانیم که اهالی خیوه در قرن نوزدهم از تاجیکان و ترکان عبارت بود. از این رو، واژهٔ تات اصلاً به مردم بومی تاجیکان منسوب است.

محمد دبیر سیاقی در مورد مفهوم واژهٔ تات چنین می‌نویسد: «فارسی ـ فارسی زبان ـ ایرانیان فارسی زبان قفقاز و برخی از مردم شمال ایران که به لهجهٔ محلی فارسی سخن می‌گویند ـ مترادف تاجیک و تازیک (فرقه و طایفه)، آموزش گیرندگان و طالبان علم در تعلیم خانه‌ها، ایغر کافر، مزه و لذت، محرف داد به معنی عدل»

(مقاله یاد شده، ص ۱۵۶).

باید تذکر داد که امروز نیز یک گروه کوچک فارسی زبانان در قفقاز در بین ترک‌زبانان سکونت دارند و زبان آنان به زبان معاصر فارسی خیلی نزدیک است. از مقالهٔ رحمان رجبی دو مثال می‌آوریم: ۱ـ زن ماه و مرد تاج بر سر زن و خاک بر سر (زن مرد را هم تاج بر سر می‌کند و هم خاک بر سر). ۲ـ خوبی داماد از کودک شیرین (داماد خوب به از فرزند).

رحمان رجبی در مقالهٔ خود با نام «تاتها مردم ایرانی نژادند» می‌گوید: زبان تاتی همانا دوام زبان پهلوی است، بااختلات کلمه های فارسی نو. منشأ کلمهٔ تات، تاجیک و تالش یکی است و شاید تا زمان حملهٔ عرب نام یگانه قوم ایرانیان بوده که به فارسی نو با نشانه‌های زبان پهلوی تکلم می کرد (رحمان رجبی، ص ۱۰۱-۱۰۲).

از نمونه‌های بالا معلوم می‌شود: ۱ـ تات و تت یک معنا دارند یعنی مردم آریایی، تاجیک و ایرانی می‌باشند. ۲ـ کلمهٔ تات در ابتدا در مورد آریایی نژادان و سپس در مورد ایرانیان ـ تاجیکان به کارگرفته شده، معنای اصلی‌اش بومی، محلی، تهجایی و صاحب وطن بوده است. از این واژه، ترکها هنگام تصرف سرزمینهای آریایی‌نشین استفاده می‌کرده‌اند. بعدها وقتی که ترکها در عصرهای قرون یازدهم و دوازدهم میلادی تمام تاجیک شهر ـ «ایرانشهر» را ضبط کردند، این واژه به همهٔ فارسی زبانان منسوب گشت.

ترکان در تاجیک‌شهر خود را بومی نمی‌دانستند. خود را قوم آمده، کوچی یا لشکری می‌گفتند و تنها تاجیکان ایرانیان را بومی، تهجایی و صاحب وطن می‌دانستند.

واژهٔ تات را فارس (به معنای ملت) یا فارسی زبان ترجمه کردن

اشتباه است، زیرا واژهٔ تات بسیار پیشتر ازگسترش زبان فارسی نو پیدا شده بود. علاوه براین، مردم این دیار به زبانهای سغدی و ختنی حرف می‌زدند. از آمیزش زبانهای ختنی و ترکی زبان اُیغری کنونی پدید آمده است. زبان فارسی نو به این منطقه به تقریب در عصرهای قرون دهم-دوازدهم میلادی گسترش یافته است. واژهٔ فارس به عنوان نام دولت و ملت در ناحیه‌های خاوری آریانا مثل خوارزم ، باختر، سغد، فرغانه و کاشغر و ختن انتشار نیافته بود. اما در قرون میانه پس از پدیدار شدن اسم تاجیک، زبان تاجیکان را فارسی و خود آنها را فارسی زبان می‌گفتند، در صورتی که پیش از اسلام واژهٔ فارسی و عبارت زبان فارسی در ایران شرقی معمول نبود.

در مقالهٔ سید محمد علی سجادیه «باز هم تات و تاجیک» («*تاجیکان در مسیر تاریخ*» ص ۱۷۷-۱۸۳) نیز به تحلیل پیدایش واژگان تات و تاجیک پرداخته شده است. نگارنده کوشیده است که این دو اسم را از ریشهٔ واژهٔ دائیتا (نام رود مقدسی در ایران ویج) پیدا نماید. به عقیده این محقق، واژهٔ دانیتیا به مرور زمان به تاتیک و سپس به تات و تاجیک مبدل شده است (ص ۱۷۸). باید یادآور شد که این عقیده به دور از حقیقت است. عقیدهٔ دوم این پژوهشگر در مورد آن است که، «می‌توان شباهت «داد» یک ارمنی و دَدَی انگلیسی و دَادَر اوستایی، و دَدَهٔ ترکی آذری و ددهٔ در زبانهای محلی ایران و نیز تات و تتار را براحتی تعبیر نمود» (ص ۱۸۰) این عقیده نیز اساسی نیست. اما یک عمومیت اجتماعی میان کلمه‌های تاجیک و دَدَه هست به معنی داددهنده و بزرگ یعنی ریشهٔ اجتماعی کلمه‌های تاجیک، تاجدار، شاه و داددهنده یکی می‌باشد.

همچنین آقای سجادیه در مقالهٔ یاد شده به اشتباه دیگری

می‌پردازد و زبان تورانیان را ترکی می‌داند، در حالی که تورانیان از تبار آریایی‌ها بودند و زبان ایشان با ترکی خویشاوندی نداشته و ندارد. باید تذکر داد که واژهٔ تاته در زبان باستانی آریایی‌ها، از جمله مادها در عصرهای ششم ـ هفتم پیش از میلاد به معنای پدر استفاده شده است. (گرانتاوسکی، ص ۲۱۷). اما روشن نیست که واژهٔ تاتهٔ قدیم (به معنای پدر) با تات که آن را ترکان در نسبت ایرانیان (به معنای مردم بومی) به کار برده‌اند، چه ربطی دارد. در زبان قدیم فارسی حرف «ت» به «د» تبدیل می‌شد. شبهه‌ای نیست که واژهٔ تاته در زبان امروزهٔ فارسی دادا یعنی پدر شده است. اگر معنای اجتماعی این کلمه‌ها را تحلیل کنیم با واژهٔ خدا و صاحب، هم‌معنا و هم‌آهنگ می‌شود. یکی از شاهان پارتی میترادت (مهرداد) به همین معنا (میری داددهنده) نام داشت. تحلیل سرچشمه‌های تاریخی و مردم‌شناسی مربوط به واژهٔ تات و تت از آن شهادت می‌دهد که این واژه را ترکان نسبت به آریایی نژادان یعنی تاجیکان به معنای مردم بومی و وطن‌دار به کار برده‌اند. واژهٔ تات در مقابل کوچی، صحرانورد و قوم آمده (مهاجر) استفاده شده است، ترکان خود را بومی و روستایی نمی‌شمردند و این را برای خود روا نمی‌داشتند. میان قرقیزها تا امروز عبارت «تات شده روید» باقیمانده است و این عبارت در حق کسانی استفاده می‌شود که کمتر کوچ می‌کنند. قرقیزها پیش از انقلاب اکتبر، یکجانشینی، خانه و کاشانه ساختن را برای خود تحقیری می‌دانستند. ازبس که ترکان از این واژه زیاد استفاده کرده‌اند، این واژه آب و رنگ نژادی به خود گرفته است، و از معنای تاجیک دور شده است.

واژهٔ تژیک و تاژیک

از *دیوان لغات الترک* محمود کاشغری بر می‌آید که واژهٔ تاجیک را طبق خصوصیتهای زبان خود تژیک یا تاژیک گفته‌اند. ترکی‌زبانان کنونی مثل لقی‌ها، ازبکها، قرقیزها، قزاقها و ترکمنها واژهٔ تاجیک را تاژیک می‌گویند و می‌نویسند. بدین ترتیب، کلمهٔ تاجیک در محیط ترکان آب و رنگ قومی گرفته از سوی مؤلفان ترک مانند محمود کاشغری و یوسف بلا ساغونی در تاریخ مورد استفاده قرار گرفته است. مسلم است که آریایی زبانان میانی، سغدی و سکایی با ترکها و چینیان وا خورده، خود را به اسم تاجیک معرفی کرده‌اند و ترکها طبق ویژگیهای زبان خود آنها را تاژیک گفته‌اند. برای تأیید این فکر به *تاریخنامهٔ هرات* روی می‌آوریم که در آن آمده است «شاهزاده جغتای به برادرش آقتای که به تاجیکان نزدیکی پیدا کرده بود، با غضب گفت: این چه محبت است که با تاژیکان پیش گرفته‌ای و خلاف مواعظ و مذاهب پدربزرگ عمل کرده‌ای، سخن من بشنو و تاژیکان را سرکوفته دار و در اظهار و اشتهار دین آنان مکوش». (ص ۹۷). به طوری که مشاهده می‌شود شاهزادهٔ مغول جغتای، به برادرش آقتای تاجیکان را به مغولی تاژیک می‌گوید.

این واژه، در زمان چنگیزخان و دیگر مغولان نیز به صورت تاژیک تلفظ شده است. باز هم در *تاریخنامهٔ هرات* می‌خوانیم که چنگیز به پسرش تولی، در آغاز تهاجم به هرات چنین فرمان داده است: «ای فرزند تو را با هشتاد هزار سوار به خراسان می‌فرستم تا بلاد و دیار مسلمانان را بگیری و به زخم تیغ آبدار در آن دیار آثار بگذاری و زنهار که بیدار و هوشیار باشی و بر تاژیکان اعتماد نکنی که در اقالیم جهان به دلیری و کین‌خواهی و شبروی و کمین ساختن تاژیکان سرآمد

هستند.» (ص ۹۵).

دو مثال دیگر می‌آوریم: ۱ـ مغول بچه‌ای به دربار ملک شمس‌الدین کرتی آمد و در را بی‌ادبانه بزد و وارد حولی شد، ملک شمس‌الدین از این غرور مغول بچه به غضب آمد و فرمود تا او را بیاورند و هژده چوب بر وی بزنند و از آن راه که آمده بود، بازگردانند، مغول بچه پیش پدرش که امیر سرحد بود آمد و گریه کرد و گفت: «مرا در میان چندین هزار تاژیک برهنه چوب زدند و هرچند گفتم من فلانم، نشنیدند (ص ۱۹۴).

۲ـ «شرم نمی‌دارید که هفتصد مرد نامدارید و پنج تاژیک را به قتل نمی‌توانید برسانید (ص ۷۰۵).

در اینجا سخن دربارهٔ پنج قهرمان تاژیک هراتی می‌رود که در مقابل ۷۰۰ نفر مغول دشمن جنگیدند. «*تاریخ نامهٔ هرات*» در زمان غارتگریهای مغولان به رهبری چنگیز خان و پسرانش و قهرمانیهای مردم تاجیک علیه آنها، نوشته شده است. اگرچه مؤلف خود تاجیک هراتی می‌باشد، ولی لفظ ترکی و مغولی را نسبت به اسم قوم خود به کار برده است.

واژه‌های تاجیک و تازیک

ما در بالا یادآور شدیم که واژهٔ تاجیک به عنوان نام قومهای آریایی نژاد و در عوض واژهٔ آریایی پیدا شده است. علت چه بوده است؟

با به پایان آمدن قدرت سیاسی دودمانهای برمکیان، طاهریان، صفاریان و بویژه سامانیان، دولت جدید آریایی‌ها به نام تاجیک عرض‌اندام می‌کند. از این جهت که تاجیکان در شمال و شرق با ترکان و در غرب با عربها هم‌مرز بودند، کلمه‌های تاجیک، ترک و تازی

معنای نژادی می‌گیرند.

در *تاریخ طبری*، اثر دانشمند تاجیک، محمد جریر طبری که وزیر بزرگ سامانیان بلعمی به سپارش امیرمنصور ابن نوح آن را به فارسی دری برگردانیده است، واژهٔ تاجیک در مقابل ترک، در مورد همهٔ فارسی‌زبانان به کار رفته است. او دربارهٔ شاهبانو شیرین که همسر شاهنشاه خسرو پرویز بود، چنین می‌نویسد: «شیرین نام کنیز بود که روای از همه مردم ترک و تاجیک از او نکوتر و خوشتر نبودی» (ص ۳۶۰). در متن *طبری* سخن از رویدادهای سدهٔ پنجم میلادی می‌رود و این به دلیل آن است که واژهٔ تاجیک در همان زمان نیز وجود داشت.

روشن است که در دورهٔ تشکیل دولت جدید تاجیکان یعنی زمان طاهریان، صفاریان و بخصوص سامانیان در نتیجهٔ مبارزه و پیکار علیه اعراب احساس افتخار ملی بیدار شده بود. حتی پیروان آیین زرتشت نیز به حرکت درآمدند و بخشهایی از *اوستا* را از نو گردآوری نموده و کتابت کردند. همچنین کتابهایی که از فلسفه، حکمت و احکام دین مزدایسنا بحث و گفتگو می‌کرد، به قلم و نگارش درآمدند. مثل شکند *گمانیک و چار*، *بندهش*، دینکردو، *ارداوراف‌نامه*.

به صورت کلی، در قرنهای نهم و دهم میلادی کارهای فراوانی برای احیا و زنده کردن فرهنگ قبل از اسلام تاجیکان به انجام رسید که نیز موجب بیداری و خودآگاهی تاجیکان یا ایرانیان گردید. تاجیکان (ایرانیان) به فرهنگ دارا و بزرگ خود افتخار می‌کردند و نام و نژاد خود را طبق سنت آریایی والاتر و پاکتر از تازی و ترک می‌دانستند این نکته خود انگیزهٔ پیدایش نام جدید قوم آریایی یا تاجیکان بود. در همین دوره، متنهای پازند از نو به رشتهٔ تحریر درآمد

که زبان آن خیلی نزدیک به زبان دری بود. در *پازند*، اصطلاحات جدیدی نیز به تحریر درآمد. از جمله در باب سروش یزد، نام جدید آریایی‌های ایران شرقی تاجیک به چشم می‌خورد. «کرچ خوره اوزرایاد سروش اشوتک پیرو گرباد دستگیر روان همه تن پاسبان اشدیان اشاد نگهدار روز و ماه و شبان همه ایرانیان و پری و ساکشان گراه، رامان و هم اینان تاجیکان سته کشتی یان، نیکان و پاکان هفت کشور زمین سروش‌یزد پناه باد» (خرده اوستا، ص ۲۰.kharden Avesta agnshf).

چنانکه می‌بینیم اسم تاجیک به متنهای پهلوی *اوستا* وارد شده و فرمانروایان زرتشتی برای بهروزی و پیروزی این قوم از ایزدان یاری درخواست کرده‌اند. می‌دانیم که هیچ چیز به یکباره در صفحات تاریخ نقش نمی‌بندد این یا آن اصطلاح پیش از آنکه در تاریخ ثبت شود، دهها و صدها سال در بین مردم محاوره می‌شود. هرگاه نام یا اصطلاحی مفهوم ضروری جامعه شود، آنگاه در صفحات تاریخ نقش می‌بندد. کلمهٔ تاجیک نیز قبل از آنکه داخل متن اوستایی گردد، تاریخ چندین سالهٔ استیلای عرب و ترک را سپری کرده است.

و. هنینگ، زبان‌شناس معروف زبانهای آریایی می‌نویسد که واژه تاجیک در سندهایی که در آن نام قومها ذکر شده است در شکل taltcik به وجود می‌آید. (هنینگ، ص ۹). سندهای مانی متعلق به قرنهای سوم و چهارم میلادی می‌باشند. همین طور واژهٔ تاجیک در سالشماریهای اولیهٔ ما وجود داشته است. اما فقط در قرنهای پسین استفاده بین‌المللی پیدا می‌کند.

در خصوص آنکه، چرا ترکان واژه تاجیک را به صورت تازیک تلفظ می‌کردند، استاد عینی چنین می‌نویسد :

«مغولها و ترکهای قدیمی حرف «ج» را نمی‌توانستند تلفظ کنند، و در صحبت کردن «ج» را «ژ» تلفظ می‌کردند بنابراین، وقتی که آنها با تاجیکان آشنایی پیدا کردند، این نام را یاد گرفتند، و به جای تاجیک، تازیک می‌گفتند (حتی تاتارهای زمان ما نیز که به آسیای مرکزی نیامده و با مردم اینجا نیامیخته باشند، تاجیف را تازیف می‌گویند (*تاجیکستان ساویتی*، ۱۹۸۹، ۳۱ ژانویه).

باید یادآور شد که استاد عینی مقاله خود را زمانی نگاشته بود که ترک‌گراها، تاجیکان را به عنوان یک ملت انکار می‌کردند. خودشناسی تاجیکان چنان پست و پایین بود که آنها را گاهی ترک، گاهی ازبک و گاهی فارسی زبان می‌نوشتند. استاد عینی در چنین شرایط سنگین سیاسی، تاجیک بودن مردم فارسی زبان آسیای مرکزی را معرفی نمود و علم تاجیک‌شناسی را بنیان نهاد. چون وی در این جادهٔ مقدس اولین کاشف بود، طبعاً نمی‌توانست همهٔ جنبه‌ها و ابعاد این معمای پیچیده و بنیادی را روشن سازد. امروز این وظیفه به دوش ماست و باید علل پیدایش نام تاجیک را اثبات نماییم. این موضوع تنها در اساس و زمینهٔ تحلیل همه‌جانبه، سرچشمه‌های خطی می‌تواند امکان‌پذیر باشد.

اکنون دربارهٔ رابطهٔ واژهٔ تازیک به تاجیک، به مأخذها مراجعه می‌کنیم، تا برپایهٔ برهانها، این قضیه روشن شود.

در *تاریخ بیهقی* کلمه تازیک به این طریق استفاده شده است:

۱ ـ حاجب بزرگ علی بازگشت و همهٔ بزرگان سپاه را از تازیک و ترک با خویشتن ببرد(ص ۷).

۲ ـ بیستگان لشکر نباید داد. یک سال تا مالی به خزانه باز رسد از لشکر و تازیکان (ص ۱۵۷).

از *سیاست نامهٔ* نظام‌الملک دو مثال می‌آوریم:

۱ ـ ما را پادشاهی عادل باید باشد و ما از او به خانه و زن و فرزند امین باشیم خواه ترک باشد خواه تازیک (ص ۹۴).

۲ ـ چون پادشاه ترک باشد یا تازیک یا کسی که تازی نداند و احکام شریعت نخوانده باشد (ص ۵۴).

مثالی از «*سلاجقهٔ کرمان*»: «در کرمان مجال مردم تنگ شده بود و ترکان گرسنه و بی‌نوا چون تازیکان را دیدند در خانهٔ عیش و به ترکان نمی‌دهند...». (ص ۱۰). این گونه مثالها را نمی‌توان از دهها کتاب تاریخی، ادبی و علمی پیشین آورد. باید تذکر داد که اکثریت نگارندگان، واژهٔ تازیک را مترادف تاجیک شمرده‌اند و از این همه مثالها پیداست که سخن دربارهٔ تاجیکان می‌رود نه عربها. نباید یک نکته را فراموش کرد که واژگان در لغتنامه‌ها، همیشه درست شرح نیافته‌اند زیرا فرهنگ‌نگاران پیشین معنای واژگان باستانی منجمله اوستایی، سغدی و خوارزمی را نمی‌فهمیدند و نادرست توضیح می‌دادند. مثال هم در *غیاث‌اللغات* و هم در فرهنگ *آنندراج* واژهٔ تاجیک اشتباهاً شرح و توضیح داده شده است که «تاجیک اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد...».

شرح درست را در مورد واژهٔ تاجیک فقط در فرهنگ *نظام* که در قرن نوزدهم در هندوستان تألیف شده است می‌توانیم ببینیم در این فرهنگ آمده است: «تاجیک نسل ایرانی و فارسی که در افغانستان و توران نژادی هستند که خود را تاجیک می‌گویند. مبادل لفظ مذکور تازیک است. و از آن بعضی از اهل لغت چنین قیاس کرده‌اند که معنای لفظ مذکور تازی (عرب) است که در عجم بزرگ شده باشد. لیکن صحیح همان است که نوشتیم و این لفظ در ایران مورد استعمال

ندارد و این لفظ در افغانستان و ترکستان به فارسی زبانان آنجا گفته می‌شود. و بیشتر در مقابل ترک استعمال می‌شود و اصل این کلمهٔ تاجیک منسوب به قبیلهٔ تاج است که از قبایل ایران بوده». اینجا اشتباه مؤلف این است که می‌گوید که واژهٔ تاجیک در ایران به کار برده نمی‌شود، ولی از تاریخ نامه‌ها پیداست که کلمهٔ تاجیک به عنوان اسم تمام فارسی زبانان از خلیج‌فارس تا مرز چین متداول بوده است.

در *لغتنامهٔ دهخدا* نیز گفته می‌شود، که تاجیک از اهل قبیلهٔ تاج روئیده است. اما تا جایی که ما مطالعه و تحقیق کردیم در گذشته قبیله‌ای با نام تاج وجود نداشت، که اسم تاجیک از آن سرچشمه گرفته باشد. اکنون در خلاصهٔ چند سخن دربارهٔ واژهٔ تازیک و ارتباط آن با تازیک می‌گوییم به طوری که در مثالهای فراوان دیدیم، در همهٔ این موردها سخن دربارهٔ تاجیکان ـ فارسی زبانان می‌رود.

مؤلفان اکثر تاریخ نامه‌های زمان فتوح ترک و مغول تاجیکان بودند، ولی در آثار خود به جای واژهٔ تاجیک، تازیک را به کار برده‌اند، و این از آن جهت بود که آن آثار برای امیران و سلطانهای ترکی‌زبان نوشته شده بود و موافق ویژگی زبان آنها، کلمهٔ تاجیک را تازیک گفته‌اند. اما در مأخذهای خاص تاجیکی که برای تاجیکان نگاشته شده‌اند، واژهٔ تاجیک به شکل اصلی‌اش آمده است.

شاعر عنصری بلخی دربارهٔ غزنویان می‌گوید:

ز چین و ماچین یکرویه تا لب جیحون
ز ترک و تاجیک از ترکمان و غز و خزر

در *سلجوقنامه ظهیرالدین* نیشابوری تاریخنگار قرن دوازدهم آمده است: «و اتباع ترک و تاجیک انبوه به ستوه آمده بودند».

شیخ عطار ولی نیشابوری شاعر عصر دوازدهم می‌گوید:

چو یکسان است آنجا ترک و تاجیک
هـــم از ایـــران هـــم از تـــوران دریـــغا

شاعر و عارف بزرگ قرن سیزدهم میلادی جلالدین بلخی می‌گوید:

اگر ترک است و تاجیک است
بـــدو ایـــن بـنده نـزدیک است

همین طور ما می‌توانیم از اثـرهای مـربوط بـه قـرنهای یـازدهم - چهاردهم میلادی صدها مثال آوریم که در آنها واژهٔ تاجیک به صورت اصلی‌اش مورد کاربرد قرارگرفته است.

خلاصه، تحلیل واژهٔ تازیک نشان می‌دهد که آن به کلمهٔ تازی به معنای عرب هیچ ربطی ندارد. راجع بـه واژهٔ تـازی هـمین نکـته را یادآوری می‌نماییم که آن از زبان پهلوی گرفته شده و ایرانیان تحت این مفهوم عرب را در نظر داشتند این مفهوم شاید در زمان تاخت و تاز عربهای بیابانگرد به منطقه‌های ایران غربی، از جمله به فارس پیدا شده باشد. واژهٔ تازی از ریشهٔ تاختن و تازیدن پدید آمده است. اسب تازی نیز از همین ریشهٔ واژهٔ پهلوی منشأ می‌گیرد.

دکتر دبیر سیاقی نیز بر همین اساس دلایل زیادی را آورده است که: «برخی از فرهنگها «تازیک» و جمع آن «تازیکان» را معادل «تازی» و جمع آن «تازیان» به معنی عرب و زبان عربی دانسته‌اند که اساسی نیست» (ص ۱۵۸).

همان‌گونه که ذکرکردیم اگر سخنور تاجیک باشد و سخن دربارهٔ تاجیک رود، شکل اصلی واژه استفاده می‌شود. مثلاً سعدی شیرازی شاعر عصر سیزدهم در اشعارش همیشه تاجیک می‌گوید چون خود تاجیک بود:

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پـاکش عـلوم

شـــاید کـــه بـه پـادشه بگـویند ترک تو بریخت خون تـاجیک

چنانکه در بالا اشاره رفت، با آغاز لشکرکشیهای تیمور یعنی عصر چهاردهم میلادی واژهٔ تاجیک در کتابها، بی‌خطا نوشته می‌شود و به اصل خود برمی‌گردد.

دو مثال از *روضة‌الصفای* میرخواند:

«چون این خبر به سمع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رسید ملوک آنان به قصد هرمز از اطراف در حرکت آمدند» (ص ۷۹۲).

«آن حضرت (یعنی امیر تیمور) فرمود که سردار لشکر تاجیک به او تعلق داشته باشد و به مهم مالی مداخله نکند» (ص ۱۴۲).

سفیر اسپانیا کلاویخو دربارهٔ غنایم تیمور نقل کرده، می‌گوید که او زمین تاجیکان را به زور گرفت (کلاویخو، ص ۱۵) یعنی کلاویخو، نه تنها واژهٔ تاجیک را درست نوشته است، بلکه تیمور را تجاوزگر سرزمین تاجیکان می‌نامد.

در *روضة‌الصفای ناصری* که ادامهٔ *روضة‌الصفای* میرخواند بوده، حادثه‌های قرنهای پانزدهم ـ نوزدهم را در بر دارد کلمهٔ تاجیک در مورد فارسی زبانان به کار رفته است.

مثال: «صلابت شاه اسماعیل صفوی در قلوب ترک و تاجیک و دور و نزدیک اثر کرده بود» (۸، ص ۳۳۰).

سیاح فارسی زبان، حاجی زین‌العابدین شیروانی که در میانه‌های قرون هیجدهم و نوزدهم عمر به سر برده است، به کشورهای عربستان، ایران، هندوستان، افغانستان و بخارا سفر کرده از دیده‌های خود پنج جلد کتاب نوشته است. او در این کتابها تمام مردم فارسی زبان این سرزمینها را تاجیک می‌نامد. مثلاً دربارهٔ اهالی شهر کلکته (هند) می‌گوید که آن از هندوان، تاجیکان، اروپاییان و چینیان عبارت

است (*بوستان‌السیاحه*، ص ۴۶۸). دربارهٔ اهالی پیشاور گفته است که «هندوان، تاجیکان و افغانها عبارت می‌باشد» (ص ۱۷۸). راجع به جمعیت کردستان اطلاع داده است که آن «از کردها، تاجیکان، ترکان، و کمی مسیحیان و یهودیان تشکیل شده است» (ص ۳۵۸).

استاد عینی در مقالهٔ مشهور خود اطلاعات فراوانی در مورد واژهٔ تاجیک به طور اختصار گردآوری نموده است که کلمهٔ تاجیک به صنعت نام حتی فارسی زبان اول به مردم فارسی زبان آسیای مرکزی و خراسان به کار می‌رفته و بعد از آن به همهٔ فارسی زبانان دنیا اطلاق می‌شده است.» (عینی، ص ۸۵).

مجتبی مینوی در مقالهٔ «ترک و تازیک در اثر بیهقی» در اساس دلیلهای زیاد تاریخی راجع به سرنوشت این کلمه، چنین آورده‌است: «از تمام مثالهایی که آورده شد، روشن می‌شود که مراد از تازیک و تاژیک در کتب فارسی، اتباع و سکنهٔ ایرانی‌نشین است... این نامی است که ترکان برای ایرانیان گذاشته بودند و چنانکه عادت است خود ایرانیان نیز این نام را برای خود به کار می‌برده‌اند تا خود را از ترکان فرمانروای خودشان ممتاز سازند» (ص ۷۲۶).

دربارهٔ این نوشته همین را باید گفت که نام تاجیک یا تازیک را به ایرانیان، ترکان نداده‌اند، بلکه ترکان این واژه را موافق زبان خود تازیک و تاجیک و تات و تت گفته‌اند.

دکتر دبیر سیاقی در مقالهٔ معروف خود با نام «تات و تاجیک و تازیک» چنین می‌گوید:

«تاجیک اسم عمومی ایرانیها نیست و سابقاً نیز به این عنوان استعمال نشده، فقط امروزه در ترکستان، ایرانیهای آن مملکت را تاجیک می‌گویند. ثانیاً استعمال الفاظ تاجیک و تاجک و تازیک و

تازک که همه از یک اصلند، در زبانهای شرقی خیلی قدیم، معمول بوده است که مفهوم آنها نیز واضح است. بعضی از آن اولاد عرب را که در عجم تولد و تربیت یافته باشند، مشخص می‌نماید و بعضی خود عرب و بعضی عنصر غیر عرب را.

چیزی که معلوم است، اینکه تازیک را ایرانیان قدیم به معنی زبان عربی و قوم عرب استعمال می‌کردند و لفظ تازی که هنوز هم معمول است مخفف آن می‌باشد. اما اینکه به چه نسبت و در چه موقع این لفظ در ترکستان به ایرانیان داده شد، معلوم نیست، به همین جهت، شاید نتوان بیانات علامه مارکوارت را قبول کرد. دیگر آنکه بگوییم اصلاً این تاجیک که امروز مستعمل و نام ایرانیان ترکستان است، با تاجیک معمول قدما، فرق داشته است. آنچه به نظر حقیر می‌آید این است که این کلمه، به معنای اجنبی مطلق بوده که ایرانیان آن را به عرب و ترکها اطلاق می‌کرده‌اند (ص ۱۷۲-۱۷۳).

می‌بینیم که دکتر دبیر سیاقی به اصل و ماهیت آن همه مثالی که دربارهٔ تاجیکان گردآوری کرده است، نرسیده است و در این مورد فقط یک سؤال به میان می‌آوریم: چرا در طول هزار سال، همهٔ فارسی زبانان از خلیج‌فارس تا مرز چین، خود را نه ایرانی، بلکه تاجیک نامیده‌اند؟

ما دلایل فراوانی را راجع به تاریخ پیدایش واژهٔ تاجیک به عنوان نام قوم جدید آریایی نژادان در عوض واژهٔ آریایی آوردیم. علت‌های پدیدارگشتن آن را نیز جابجا ذکر کردیم. و باز تکرار می‌نماییم که موجب پیدایش واژهٔ تاجیک به عنوان اسم همهٔ اقوام فارسی زبان، این بود که کلمهٔ آریایی نام اتنیکی کل فارسی زبانان از بین رفته است. در زمان هخامنشیان واژهٔ پارس در آریانای غربی (ایران غربی)

بجای آریایی پدیدار گشت. داریوش بزرگ در کتیبهٔ نقش رستم فقط یکبار خود را آریایی نژاد و غالباً زادهٔ سرزمین پارس می‌نامد. شاهان پسین خود را پارسی و شاهنشاهی را نیز پارسی خوانده‌اند.

هخامنشیان در مدت حاکمیت طولانی خود، نام نژادی خود را فراموش کردند. آنها در آن زمان از کجا می‌دانستند که کلمهٔ پارس نام ولایت، و نامی جغرافیایی می‌باشد و نمی‌تواند اسم قوم باشد. از همان زمان اغلب آریایی‌ها خود را پارس و زبانشان را پارسی نامیدند. که تاکنون نیز ادامه دارد. به مرور زمان در تمام قلمرو آریا (ایرانشهر) نام نژادی آریایی‌ها از بین می‌رود و مردمان خود را با نام ناحیه‌ها که اسم نژادی نمی‌تواند باشد، معرفی می‌کردند، مثل کرمانی، یزدی، مازندرانی، سیستانی، باخترانی، بدخشی، استروشنی، بخارایی، سمرقندی، کابلی، چاچی، فرغانی، خوارزمی، ختلانی، چغانی و...

به موجب آنکه تا استیلای اسکندر مقدونی و پس از آن تا تاخت و تاز ترک و مغول در سرتاسر آریانا یک قوم با لهجه‌های مختلف یک زبان سخن می‌گفتند، و یک دین غالباً حاکم بود؛ از بین رفتن نام آریایی برای آریایی زبانان چندان به چشم نمی‌آمد. هنگامی که آریایی‌ها در شرق در انتهای قرون پیش از میلاد، و ابتدای سالشماری ما با ترکان در مغولستان، سیبری، اورال و ختن از نزدیک خویش را به آنان به عنوان تاجیک شناساندند. پس از آن، این نام به تمام ایرانشهر یا تاجیک‌شهر گسترده می‌گردد.

بار اول مردم اروپا با واژهٔ تاجیک سالهای هفتاد قرن هیجدهم میلادی آشنا شدند. در سال ۱۷۷۳ در پاریس کتابی با نام *تاریخ شرق* منتشر شد که در آن آمده است: «همهٔ شهرهای بخارایی کوچک و بزرگ تا مرز چین شامل بخاراییان می‌شود که آنها خود را از قدیم

مردم این سرزمین می‌شمارند و تاجیک نام دارند. واژهٔ تاجیک مفهوم شهری را افاده می‌کند(۷۳۵ و ۵۷.Anec dotes BRIentales,pp).

سال ۱۸۲۳ عالم و سیاح فرانسوی.م کلاپروت در *ماهنامهٔ آزیباتک* راجع به مردمان بخارا مقاله‌ای نوشته، که در آن گفته شده است، که او سال ۱۸۰۵ در قران با یک شهروند بخارایی آشنا شده است. آن بخارایی به کلاپروت نقل کرده که: «زبان مادری آنها فارسی می‌باشد و مردم بخارای کوچک (مردم ناحیه سین‌کیانگ چین) و بخارای بزرگ (آسیای مرکزی) همه خود را تجیک می‌نامند و این نام پارس باستان و پارسیان است. (klaprothpp ۱۵۴-۱۶۳).

در مجلهٔ ویست نیک *اورایی* سال ۱۸۱۵ شماره ۷ در صفحهٔ ۲۴۳ و ۲۴۴ خبری با نام اقوامی که در پاریس زندگی داشتند، به چاپ رسیده است که در آن آمده است: «پارسها مردمان قدیم این مملکت بوده و خود را تاجیک می‌نامند.»

دانشور فرانسوی سن مارتین در خصوص اشکانیان می‌نویسد که نام تاجیک که آن را ترکان و تاتارها به فارسی زبانان پارس افغانستان، تخارستانِ آسیای مرکزی و کاشغر و ختن داده‌اند، نام همان دی‌های باستانی می‌باشد. پارتها که اشکانیان از آنها روییده‌اند به گروه سکاییان نسبت داشتند، با نام دهیک تاجیک و دادیک خود را به پارسها شناسانده‌اند. این نام را چون ساسانیان، پارتها را شکست دادند، از میان برداشتند و ایشان را همچون روستایی بی‌فرهنگ تحقیر نمودند (نیگ. خرومور ص ۲۲).

این اندیشه، اساس و پایهٔ علمی ندارد. اول اینکه پارتها از ناحیهٔ یکی از روستاهای اوستایی یعنی از دهستان عصر میانی ترکمنستان کنونی برخاسته بودند. دوم اینکه هیچ دهی نمی‌تواند به واژهٔ ددژیک

و دادچیک و دادیک بدل شود، چون کلمهٔ دهی به معنای دهاتی و روستایی می‌باشد و مفهومی جغرافیایی است.

دانشمند نامدار روس، نیکلا خانیکاو (سالهای چهل، پنجاه قرن گذشته) به عنوان دیپلمات در ایران و استانهای آن فعالیت نموده و با روزگار و کار و بار مردم این سرزمین از نزدیک آشنایی پیدا کرده بود، چنین می‌نویسد:

مردمان ولایات شرقی فارس عادتاً خود را تاجیک می‌نامند این کلمه در غرب فارس نیز مورد استعمال است. و نیز آنکه در شرق: خراسان، سیستان، هرات، افغانستان و کناره‌های راست آمودریا همه، خود را تاجیک می‌نامند (خانیکاو، ص ۸۲).

خانیکاو، به گفته‌های یک عالم انگلیسی به ریچارد که در سال ۱۸۴۳ در فارس بوده است و اهالی شهرها و روستاهای آن را تاجیک نامیده‌اند، علاوه می‌نماید که «در حقیقت تاجیکان خیلی مشهورند و پر نفوس می‌باشند آنها نه تنها در شهرهای فارس، بلکه در شهرهای آسیای مرکزی و در همه سرزمینهای دور در زیر دست حکومت دولت ازبکهای تاتار زندگانی می‌کنند. می‌گویند که تا مرز تبت در دست تاجیکان بوده و در آن سرزمینها زندگی می‌کردند (ص ۶۰-۶۱).

باز خانیکاو می‌نویسد: «ترکان، تاجیکان و پارسها را قزلباشها می‌نامند، آنها به زیبایی خود خیلی معروف می‌باشند. قزلباشها، رویی بسیار زیبا و نفیس و رویی کشیده و دراز، چشمانی بزرگ مانند گیلاس، ابروانی پرپشت و کمندی دارند که باعث ترنم در شعرها شده‌اند.»

خانیکاو با مشاهدهٔ یک اروپایی در سال ۱۶۶۳ دربارهٔ قزلباشها چنین می‌گوید: قزلباشها طایفهٔ پر امتیازی به حساب می‌آیند و

می‌گویند که از نسل سپاهیان می‌باشند. اما صفوف خودشان را از رعیتها یا تاتها بری می‌نمایند. تاتها آخرین طایفه اجتماعی می‌باشند و حرفهٔ سربازی ندارند. اما در حقیقت این طور نیست، تاتها نیز از طایفه اشرافیان بوده و از تخم پاک پارسها می‌باشند (ص ۸۳).

همین طور خانیکاو، تمام فارسها را تاجیک و از نژاد عالی می‌شمارد. طبق عقیده خانیکاو، واژهٔ تاجیک به معنای مردم تاجدار است. خانیکاو به این ترتیب در اساس اتیمولژیک مردمی، واژهٔ تاجیک را آورده است که کاملاً درست می‌باشد.

در زمان استیلای عرب و ترک برخی از آریایی‌ها خود را با نام آزاده و دهقان معرفی کرده‌اند. معنای کلمه‌های آزاده و دهقان یکی است. به همین معنی در ایران شرقی در عصرهای قرون ششم و هفتم میلادی در اثر ضبط کارهای ترکهای بادیه‌نشین، اسم تاجیک معروف می‌گردد. واژهٔ تاجیک همردیف و هم معنای آزاده، دهقان و آریایی می‌باشد. در زبان امروزهٔ فارسی تاجیکی معنای واژهٔ تاجیک مردم تاجدار، عالی‌تبار و شاهزاده است از مثالهای مربوطهٔ تاریخ، نام تاجیک به خوبی روشن می‌شود که این کلمه نام جدید نژادی همه ایرانیان کنونی در عوض آریایی می‌باشد.

ما از سرچشمه‌های باستانشناسی و بویژه دیوارنگاره‌های دوره‌های گوناگون تاریخ ایرانیان می‌دانیم که آزادگان همه خود را شاهزاده می‌گفتند و تاجدار بودند. به طوریکه یادآوری نمودیم، سر، در جهانشناسی ایرانیان عضو برتر از دیگر اعضا به شمار می‌آمد، چون سر، مرکز عقل و ادراک، زیستن و خودشناسی انسان است، از این‌رو، از بهترین مواد، کله‌پوش تهیه می‌کردند و آن را با زیور زینت می‌دادند. سرانجام برای زینت سر، تاج آفریدند تاج در سنت و

عرفیت قومهای جهان، نشانهٔ امتیاز اجتماعی و فرق حاکمان از سایر طبقات و طایفه‌های جامعه می‌باشد. اما در آغاز در قوم ما، نماد و سمبل نژادی به شمار می‌آمد. در ابتدا، همه، کلاه نوک تیز که نشانه نژادی بود، به سر داشتند. واژهٔ تاج از زبان پهلوی برابر نام تاجیک معلوم ومشهور شده است. کلمهٔ تاجیک در نتیجهٔ مبارزه و رقابت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با ترک و تازی به میدان آمده است. معنا و مضمون واژهٔ تاجیک، همان آریایی بوده، و عالیمقامی، عالی نژادی، پاک سرشتی و پاک گوهری را بیان می‌کند. این نام را عربها یا ترکها به ایرانیان نداده‌اند، بلکه ایرانیان خود را تاجیک، یعنی تاجدار شناسانده‌اند. به طوری که گفته شد، کلمه نژادی آریایی در عصرهای آخر پیش از میلاد و اول میلادی از میان رفته بود، اما معنای آن در واژگان شاه، افشین، خدا، صاحب، کدخدا، دهقان، آزاده، هیان و خوب بازمانده بود و آریایی‌های پیشین، خود را از نژاد عالی به حساب می‌آوردند. چون ایرانیان خود را دراسارت عربها و ترکهایی که از لحاظ فرهنگ بسیار پایین بودند، گرفتار می‌دیدند، در نهاد ایشان افتخار و غرور ملی دوباره بیدار شد، و خود را با نام جدید نژادی که همسنگ و هم‌معنای آریایی بود، معرفی کردند. این روایت که گویا «سر» نیای ایرانیان از آسمان و از میان خدایان به زمین فرود آمده، و در زمین از ایشان، آریایی‌ها یا تاجیکان پیدا شده، در نزد دیگران، مقامی والا و نجیب و اصیل دارند، بی‌سبب نیست.

تحلیل ما شهادت از آن می‌دهد که کلمهٔ تاجیک نام جدید نژادی تمام آریایی‌ها و فارسی زبانان جهان می‌باشد همهٔ فارسی‌زبانان در ادبیات تاریخی از قرنهای اول میلادی تا زمان ما خود را با این نام معرفی کرده‌اند. چون کلمه‌های دیگر آب و رنگ نژادی مانند:

عجمی، فارس خوب، (هو)، آزاده، دهقان و غیره نمی‌توانستند، معنای کامل نژادی همهٔ قومهای فارسی زبان را بیان دارند، به این جهت از آنها استفاده نشد.

تنها واژهٔ تاجیک نام پره اتنیکی قوم آریایی نژاد را تجسم می‌نمود. به این سبب معمول و مشهورگشت و از جانب آریایی‌ها پذیرفته شد. واژهٔ تاجیک، مانند کلمهٔ آریایی خصوصیت اجتماعی والا نژادی را دارد. این نام را ترکان یا چینیان به ما نداده‌اند، تاجیکان خود را خودِ تاجیک به معنای خلق تاجدار، شاه گوهر والامقام، اصیلزاده و پاک نژاد به ترکان و چینیان شناسانده‌اند.

واژهٔ تاجیک در شرق در مرز آریایی‌تباران با مغول نژادان پدیدار آمده و در زمان استیلای ترک و عرب به تمام آریاشهر، گسترش یافته است.

در پایان، چند سخن در مورد ترکیب واژهٔ تاجیک گفتنی است: بسیاری از دانشمندان راجع به ساخت کلمهٔ تاجیک، عقایدی اظهار کرده‌اند، ولی به انجام نرسیده است. معلوم است که کلمهٔ تاجیک از دو بخش اسم «تاج» و پسوند «یک» عبارت می‌باشد. برخی از زبان شناسان تخمین زده‌اند که در زمانهای قبل، واژگان تازیک (نازک)، باریک و تاریک به مانند واژهٔ تاجیک از دو بخش تشکیل شده و به مرور ایام، به کلمه‌ای واحد تبدیل شده‌اند.

به عقیده زبان شناس معروف و. لیوشس، کلمهٔ تاجیک در عین حال، در تفسیر قاعده‌های آواشناسی زبان فارسی میانه نمی‌گنجد(ص ۸۸). این عقیده که در زبان فارسی میانه، کلمه‌هایی که با پسوند «یک» ساخته شده باشند، وجود ندارد، غلط است، زیرا این پسوند به وجود آمده است. مثال: درخت اسوریک، یعنی اسوری یا

آشوری. و یا اینکه از مدارک سغدی به دست آمده است که از کوه مغ، نام عربها را تازیک گفته‌اند، یعنی پسوند «یک» بیانگر نام قومی می‌باشد. در همان سندی که نام تازیک ذکر گردیده، باز هم سخن از سرلشکری می‌رود که آن را پارسیک گفته‌اند. در اسناد سغدی در مورد مردم سغد، واژهٔ سغدیک به کار رفته است. همین طور در زبانهای ایرانی میانه پسوند «یک» به عنوان بینگر اسم اتنیکی متداول بود. از این رو، کلمهٔ تاجیک و کاربرد آن در مورد قوم آریایی در دوران نو، ویژهٔ زبان فارسی تاجیکی می‌باشد و ساخت آن تغییری را لازم نیست. چرا پسوند «یک» به «ی» بدل نشده است؟ مانند «فارسیک» به«فارسی» و «آسوریک» به «آسوری»؟ اول اینکه واژه‌های فارسی و آشوری نام نژادی نیستند. دوم اینکه، معلوم نیست که همهٔ کلمه‌های زبان فارسی میانه ساخت خود را تغییر بدهند، کلمهٔ تاجیک از این گروه کلمات می‌باشد.

زبان فارسی تاجیکی

«زبان فارسی در اصل لهجهٔ اهل ماوراءالنهر، سمرقند و بخاراست، که در اینجا تاجیکان زندگی می‌کنند».(ملک‌الشعرای بهار)

همان گونه که نام تاجیک تاریخی پرپیچ و تاب را از سر گذرانده است، زبان این قوم نیز پیکار و نبردهای فراوانی را با زبانهای بیگانه در یاد دارد. ما دوره‌های قدیم را در نظر نداریم، از جمله در زمان فتوح اعراب بسیار تلاش به کار رفت که این زبان و آثار خطی نوشته شد و به زبانهای ایرانی در هم آمیخت. مثلاً عمرابن خطاب به سعید ابن بقایع گفته بود تا همهٔ کتابخانه‌های فارسی را بسوزانند (ذبیح‌الله صفا، ص ۷۹). یا به گفتهٔ ابوریحان بیرونی، قطیبه ابن مسلم فرمان داد

که تمام کتابها را به زبان خوارزمی بسوزانند و تمام عالمان و خط خوانان و خط دانان را به قتل رسانند تا یک مرد باسواد در این منطقه باقی نماند.

تاجیکان، پرچم شورش را در راه آزادی و استقلال زبان مادری خود برافراشتند، قربانیها دادند و این آزادی و استقلال به دست خاندان سامانخدات به بهترین فرزند قوم تاجیک اسماعیل سامانی میسر گشت. اسماعیل و فرزندان او توانستند زبان نیاکان خود را بر تخت بنشانند و فقط در عهد سامانیان، زبان فارسی تاجیکی زبان علم و ادب گردید و در بسیاری از نواحی گسترش پیدا کرد. مسلم است که یکی از نشانه‌های تشکل قوم یا ملت، زبان ادبی او می‌باشد. بسیاری از عالمان معتقدند که زبان فارسی نو در استان فارس پیدا شده است من که یک تاریخ‌شناس هستم، نمی‌توانم در این قضیه، با زبان شناسان بحث و مناظره کنم. لیکن می‌خواهم بعضی قرینه‌های تاریخی را یادآور شوم چون همه از اینها آگاهی ندارند و بگذارید خود خوانندگان قضاوت کنند.

چنانچه معلوم است وطن اصلی آریایی‌ها ایران شرقی بود و بخشی از آنها در پایان هزارهٔ چهارم و آغاز هزارهٔ سوم پیش از میلاد به سرزمین ایران کنونی کوچ بسته‌اند. هر آئینه چون تعدادی از آریایی‌ها در آسیای نزدیک، زندگی بومی را اختیار کردند و با دیگر قومها آمیختند و از ایرانیان دیگر، تفاوت زبانی پیدا کردند. اما زبان آنها تا زمان مهاجرتشان به آنجا، ایرانی شرقی بود.

دوم اینکه، پس از تشکیل دولت هخامنشی، ایرانیان خود را مردمان استان پارس معرفی کردند. در کتیبهٔ نقش رستم، داریوش بزرگ چنین می‌گوید: «من داریوش هستم پادشاه پادشاهان، پادشاه

ممالک و اقوام بسیار پادشاهان این زمین بزرگ و فراخ، پسر وشتاسپ هخامنشی از پارس هستم... آریایی و آریایی نژاد هستم». اما بعد از آن اصطلاحات آریایی و زبان آریایی فراموش می‌شود و به عوض آن، پارسی شهرت می‌یابد. از این جهت اشتباه است که کلمهٔ فارس را به عنوان مفهوم نژادی به کار ببریم.

آرانسکی محقق روس، می‌نویسد که در ستون چهارم کتیبهٔ بیستون واژهٔ آریا برای بیان زبان فارسی آمده است یعنی زبان فارسی باستان را زبان آریایی می‌نامیدند. (ص ۶۹).

زبان فارسی میانه را پهلوی خوانده‌اند که زبان قوم پارتها بود. پارتها نیز در ایران شرقی زندگی می‌کردند و از مرز و بوم ترکمنستان کنونی، از دهستان اوستایی به ایران غربی رفته، امپراتوری بزرگ خود را سازمان دادند. شاید زبان ایشان نیز هنگام مهاجرت به استانهای ایران غربی، تغییر یافته باشد.

زبانشناسان زبان پارتی را لهجهٔ شمال غربی و پارسی میانه را لهجهٔ جنوب غربی شمرده‌اند. در کتیبه‌های ساسانیان پسین، از دو زبان: پهلوی ساسانی و اشکانی استفاده شده است.

ما در اینجا در مورد بعضی از آثار زبان پارتی بحث می‌کنیم که در شکل زبان فارسی دری نقش مشخصی را دارا بوده‌اند. از آنجا که آسیای مرکزی یا ایران شرقی طی صدها سال ملک خاندان اشکانیان به حساب می‌رفت، زبان پارتی در اینجا نفوذ مخصوص داشت و دارای الفبا بود. زبان پهلوی، زبان مذهبی همهٔ آریایی‌ها از جمله خوارزمیان، باختریان و سغدیان بود، و در انتها، *اوستا* توسط این زبان منتشر گشت. زبان پارتی یا پهلوی اساس زبان فارسی دری می‌باشد و آن با زبان پارسی میانه که زبان رسمی دولت ساسانیان بود، بسیار

نزدیکی داشت.

در پایان قرن گذشته، بنوینست از ایران شناسان نامی فرانسه، به متنهای درخت *آسوریک* و *ایاتکارزریران* آشنایی پیدا کرد و این دو را آثار زمان اشکانیان و زبان آنها دانست. طبق عقیدهٔ بنوینست، در ابتدا این اثرها به زبان پارتی نگاشته شده، و در زمان ساسانیان کلامی چون پارتی را درست نمی‌دانسته است متنهای منظوم را چون متنهای منثور روی بردار کرده است، از این رو، قافیه‌ها خراب شده‌اند. (نیگ. برتلس، ص ۷۴). موافق پندار برتلس داستان ایاتکار زریران، مانند متنهای *اوستا*، قافیه‌های سالم نداشته است:

اپران تخم سپخپت

تک زریر چیگان دیت کوشد و شدک بوت اندر آن اندر شد

ترجمه: پهلوان زریر دید که شاه شگفت‌زده است اندرون نهانگاه شد(برتلس ص۷۴)

پیداست که زبان اشکانیان به دری خیلی نزدیک است و گمان می‌رود که ایران شرقی وطن اصلی زبان فارسی نو (تاجیکی) می‌باشد.

دربارهٔ قرابت زبان پارتی به زبان فارسی نو، متنهای دین مانوی که از ترفان به دست آمده‌اند، نیز دلالت می‌کنند و این متنها از سوی زالیمن خاورشناس مورد پژوهش قرار گرفته‌اند. نمونه‌ای از آنها: «ادشه نن خوردن بزم بوداش شه گفت کو منی آمداد پد در استید، ادشه آخداون اوج آ ان کستگ اکوینگ نشست.**نمونه‌های شعری** نیز موجودند:

خورشید یا روشن ادپر مغ یا برزگ

را چـــند اد بـــر رنـــد　　اچ تنور یـا ای درخت
مـــــرون بـــــمیون　　ای نـــزیند شـدی خـه
نـــــزیند کـــواتـــر
فـــرشیمرو یـــا وسپ
(برتلس، ص ۸۵-۸۶)

از سرچشمه‌ها بر می‌آید که سرچشمه‌های آیین مانی که در مرو و سمرقند نگاشکا (خانقاهها) داشتند، همزمان با گسترش دین مانی مردم را به زبان پارتی نیز آشنا می‌نمودند.

یک نکته عمدهٔ دیگر را ذکر می‌کنیم که برخی زبانشناسان به فراموشی سپرده‌اند. زبان دین زرتشتیان ، زبان اوستا و لغتهای آن زند و پازند بود. بویژه زبان پازند که زبان پهلوی بود، به دری خیلی نزدیکی داشت در همهٔ دبیرستانها به زبان مذهبی سغد، باختر، خوارزم، استروشن، فرغانه و چاچ و ختن درس می‌گفتند و آن را اهل سواد این کشورها خوب می‌دانستند. از این جهت عربها تبلیغ اسلام را در سغد به زبان دری می‌بردند، چونکه این زبان برای همهٔ زرتشتیان آشنا بود. این یکی از سببهای پیروزی زبان دری بر زبانهای ایرانی شرقی دیگر بود.

استرابون در «*جغرافیه*» آورده است که نام آریانا به پارس، ماد و سرزمینهای باختریان، سغدیان و خوارزمیان متعلق می‌باشد. مردم این کشورها به یک زبان حرف می‌زنند و زبانهای ایشان از همدیگر تنها با گویشها تفاوت دارند (استرابون، ص ۶۷۲).

همین اندیشه در *سالنامهٔ تاریخی خانوادهٔ فغفور* چینیان تکرار می‌شود که به قرنهای پیش از میلاد تعلق دارد. (ا. او. ۳۷-۹۹۱۷، ص ۸۹). خای چه‌آ می‌نویسد که زبان بامیان با تخاران چندان تفاوتی

ندارد. در ابتدای عصرهای میانه پیش از استیلای عرب، طخارستان عبارت از: استانهای بدخشان، سمنگان، تالقان، ختلان، راشت، خومی(درواز) وشجرد، کومچیان، شمان، وخش، قبادیان، چگانیان، کاخییان، بلخ، مروارود، جورجان و... بود. زبان شغنان با تخاران فرق می‌کرد. زبان کوشانیان زبان تخاران بود، هیتالیان نیز به آن سخن می‌گفتند.

حمزهٔ اصفهانی در کتاب *التنبه* دربارهٔ زبانهای ایرانشهر اطلاعاتی به دست می‌دهد که آن را یاقوت حموی در اثر جغرافی خود «*معجم البلدان*» آورده است: «ایرانیان را پنج زبان بوده: پهلوی و دری، فارسی و خوزی و سوریانی، پهلوی زبانی بود که پادشاهان در مجلس خود بدان تکلم می‌کردند و آن منسوب است به پهله، پهله نام پنج شهر است: اصفهان و ری، همدان و ماه، نهاوند و آذربایجان. اما لغت فارسی، زبانی بوده است که موبدان و منسوبان آنان بدان لغت تکلم می‌کردند و آن زبان مردم فارس است. زبان دری زبان شهرهای مدائن است و مردمی که به درگاه شاه بودند بدان سخن می‌گفتند و آن زبان خاص مردم دربار بوده و لغت مشرق زمین و اهل بلخ در آن غلبه داشت (ذبیح‌اله صفا، ص ۲۶۰).

گفته‌های حمزه اصفهانی بی‌شک جالب توجه است، و باید زبانشناسان در مورد این مسئله تحقیق نمایند.

ذبیح‌اله صفا به درستی ذکر می‌کند که گویشها زیاد بودند، و در میان آنها زبانهای سغدی و خوارزمی دارای الفبا و ادبیات خاص خود بودند، بویژه به زبان سغدی کتابهای مذهبی آیینهای نصرانی، مانوی و بودایی نوشته شده‌اند. حمزهٔ اصفهانی لهجه و زبانهای ایران زمان ساسانیان و زمان استیلای عرب را نام برده، زبان دری را زبان بلخ

گفته است. می‌دانیم که نخستین شاهان ایرانی در باختر در شهر بلخ تاج کیانی به سر گذاشته‌اند، که به دوره‌های بسیار گذشته و باستانی تعلق دارد و شاید زبان گاتها همان زبان کیانیان باشد. امروز این زبان فراموش شده و متداول نیست.

زبان دری، زبان جدید فارسی بوده و در زمان هیتالیان، برمکیان، طاهریان، صفاریان، و سامانیان به مقام عظمت و قدرت رسید و در سراسر خراسان بزرگ گسترش یافت.

سعید نفیسی عقیده داشت که «زبان دری زبان مشرق ایران بوده، و زبان پهلوی زبان مغرب ایران محسوب می‌گشت» پس چگونه زبان دری زبان دربار ساسانیان شده است؟ بنابر اخبار سرچشمه‌ها، زبان دری زبان دربار بود و آن را شاهان، درباریان و دبیران می‌دانستند و به آن گفتگو می‌کردند. هنگامی که عربها مرو را گرفتند، زبان دری را نه تنها باختریان (تخاریان) بلکه خوارزمیان، و سغدیان نیز می‌فهمیدند. از این رو، تشویقات و ترغیبات دین اسلام به زبان دری صورت می‌گرفت. شهر مرو مرکز رشد و تامل زبان دری گشته، و در گسترش آن در ایران شرقی، نقش بسیار زیادی داشت.

محمد نرشخی در *تاریخ بخارا* آورده است: «قتیبه‌ابن مسلم، مسجد جامع را در حصار بخارا به سال ۹۴ هـ ق. (۷۱۳م.) بنا کرد. آن مکان قبلاً بتخانه بود. بر اهل بخارا فرمود تا هر آدینه در آنجا حاضر شوند و دِرهم بدهند. مردم بخارا در سالهای اولیهٔ اسلام نماز را به پارسی خواندی و عربی نتوانستی آموختن» (ص ۴۳). از همان هنگام تا به امروز تاجیکان و ترک‌زبانان آسیای مرکزی بخش نیت نماز را به فارسی آغاز می‌نمایند:

«نیت کردم که نماز بگذارم ۲ رکعت یا ۳ رکعت یا ۴ رکعت، نماز

بامداد یا پیشین یا خفتن، وقتی که بر من است روی آوردم به قبله، قبله به جانب کعبه» و ....

در قرنهای چهارم تا ششم میلادی سرودن شعر با گفتار دری آغاز می‌شود که خصوصیت فولکلوری دارد. این شعرها در حالت زایش و تولید بوده و از لحاظ وزن و قافیه می‌لنگند. ولی نباید از یاد برد که نوزادند و نوزاد بی‌نقص نمی‌شود از مأخذهای راجع به *اوستا* برمی‌آید که سرودهای دینی در آتشکده‌ها با موسیقی زمزمه می‌شده‌اند. نخستین نمونهٔ این ترانه‌ها در کتاب *گرشاسب نامه* ابوالمؤید بلخی چنین آورده می‌شود:

فروخته بازار روشن　　خونیده گرشاسب خوش
همی برست از جوش　　انوش کون می انو ش
دوست بذا گوش
بآفرین نهاد گوش

(ذبیح‌اله صفا، ص ۳۰).

دو مصراع زیرین را به شاه بهرام گور (سالهای ۴۰۳ تا ۴۳۷) نسبت داده‌اند:

منم آن شیر کله،　　منم آن پیل یله
منم آن بهرام گور
کنیه‌ام بوجبله

در اینجا کلمهٔ «کن» از ریشهٔ «کنده» به معنی دودمان و بوجبله، به معنی بزرگ و والامقام آمده است، یعنی «بهرام گور خود را از تخم شاهان و بزرگان دانسته است.»

بدون تردید شاهان شعر نمی‌نوشتند، ولی شعرشناس بودند و صاحب فضل و معرفت بودند. اگر این شعر واقعاً به بهرام گور نسبت

داشته باشد، می‌توانیم بگوییم که شعرسرایی به زبان دری در عهد ساسانیان خیلی وقت پیش آغاز یافته بود.

دو مصراع شعر دری که در طاق دیوار قصرشیرین ثبت شده بود، متعلق به قرون پنجم و ششم می‌باشد.

هجیرا به کیهان انوشه بزی
جهان را به دیدار توشه بزی

زبان دری تا جایی عمومیت داشت که عربهای مردم خراسان، آن را برابر تاجیکان می‌دانستند و به آن شعر هم می‌گفتند چنانچه یزید میرسیستان (سال ۷۰۵) هنگام دولتداری‌اش، دری را یادگرفته و شعر عاشقانه‌ای می‌گوید:

آب است و نبیذ است
آثـــار ذبـــیب است
سمیه روسپیذ است

سال ۷۲۵ امیر خراسان اسد بن عبداله، برای ضبط ختلان لشکر می‌کشد، ولی شکست خورده و به بلخ باز می‌گردد. در راه مردم او را با شعر، هجو و مسخره می‌کنند:

از خـــتلان آمـــدید بـــرو تـــباه آمـــدید
آوار بـــاز آمـــدید خشـــنگ نـــزار آمـــدید

این شعرهای مردمی شاهد آن می‌باشند که زبان دری در قرن هشتم میلادی زبان عمومی مردم خراسان بزرگ گشته بود، و نخستین شاعران دری زبان قرنهای هشتم و نهم میلادی خراسانیان بودند.

ابوعلی بغتر خون پسر اخشید سغد که آن را دیو شتیح سال ۷۱۹ به نزد الجراح، امیر خراسان فرستاده بود شاعر دو زبانه شده سپس به سمرقند بر می‌گردد. او ویران گشتن زادگاهش را از جانب عربها دیده

و شعری گفته است که آن را ابن خردادبه، در *المسالک و الممالک* آورده است:

سمرکندکند مند بدینت که افکند
تو از چاچ تویهی همواره توخوب و بهی

باید گفت که در زمان سامانیان مرکز ولایت چاچ بنکند یکی از زیباترین و آبادترین شهرهای فرارود به شمار می‌آمد، و زبان مقدس مردم چاچ را بهترین گویش دری دانسته است.

ابو حفض سغدی یکی از قدیمیترین سخنوران شعر دری بوده، مصراعهای زیر را به وی نسبت داده‌اند:

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
او ندارد یار بی‌یار چگونه بودا

حنظلهٔ بادغیسی یکی از اولین شعرسرایان کلام دری بوده و این دو بیت از آن اوست:

مهتری گر به کام شیر در است
شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی

یکی از سخنوران زمان یعقوب ابن لیث محمد پسر وصیف سگزی برای غالب آمدن یعقوب ابن لیث بر حاکمان کابل، سیستان و فارس، شعری به زبان تازی به او گفت: لیث به او طعنه زد و گفت که من عربی را نمی‌فهم و خوش ندارم و تو چرا به این زبان به من شعر می‌گویی. وصیف به دری این مصراعها را خواند:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولا و سگ‌بند و غلام

چنانچه مشاهده می‌شود زبان دری، زبان مردم باختر، سیستان، هرات، مرو و خراسان کنونی ایران بوده است که این زبان در زمان فتوح عرب به زبان تشویق و ترغیب اسلام تبدیل می‌گردد.

غلامرضا ریاضی نگارندهٔ کتاب *دانشوران خراسان* می‌نویسد که «زبان دری، زبان پارسی است که در باختران و تخارستان بدان سخن می‌گفتند. در سمرقند و بخارا زبان سغدی متداول بوده که این دو از یک ریشه‌اند (ص ۲۴).

مقدسی برای امیران سامانی اثر جغرافیایی را موسوم به *احسن‌التقاسیم فی معرفت الاقالیم* دربارهٔ لهجه‌های خراسان چنین می‌گوید:

«لهجه‌های (لسان) خراسان گوناگونند. لهجهٔ نیشابور (نیشاپور) فصیح و فهماست ولی نیشاپوریان آغازکلمه‌ها را به کسره تلفظ کنند، و «ی» علاوه نمایند. مثلاً «بکوی» و «بشنوی» و «س» بیهوده به کار می‌برند. چنانچه «بخورده‌استی»، «بخفته است» و ....

اهل توس و نسا(نسوی) در لهجهٔ سیستان درشتی وکینه‌ای هست که سکه‌های خود را برآورند و آشکارکنند لهجهٔ کوهستان بست بهتر است.

لهجهٔ هرات زشت است، آنها دندانهای بالا پیش برند، تکلف نمایند، درشتی ظاهر کنند و سپس سخن گویند که آلوده به قباحت باشد. لهجهٔ بلخ بهترین لهجه‌هاست، ولی آنها کلمه‌هایی دارند که پسندیده نیست. شنیدم بعضی از پیروان معدانی می‌گفتند:

«یکی از پادشاهان خراسان وزیر خود را فرمود از پنج کورهٔ خراسان که دیرینه‌اند مردان را جمع کند، چون حاضر شدند سیجستانی سخن گفت. وزیر گفت: «این زبان شایستهٔ نبرد است.» سپس نیشابوری

سخن کرد وزیر گفت: «این زبان شایستهٔ قضاوت است» سپس مروی سخن کرد. وزیر گفت: «این زبان شایستهٔ دبیری است» چون هروی سخن کرد وزیرگفت: «این زبان شایستهٔ مبرز است.»

اینها لهجه‌های اساسی خراسانند. لهجه‌های دیگر مانند آنها بوده، از آنها جدا شده‌اند و به آنها نسبت دارند. لهجهٔ توس و نسا نزدیک به لهجهٔ مرو است. لهجه‌های غرچستان، هرات و نیز مرو، مانند آن هستند. لهجه‌های بامیان و تخارستان (ختلان، ترمذ، چغاینان، شمان، راشت، خومی یعنی درواز و ... ـ تأکید از ماست) که شبیه به لهجهٔ بلخ است و هر دو مغلقی (واژه‌های دشوار فهم) دارند. لهجهٔ خوارزم فهمیده نمی‌شود. لهجهٔ بخارا تکراری هست. آنها گویند: «یکی آدمی و رئیتو (دیدم). یکی مردی » و ... کلمهٔ «دانستی» را در وقت سخن بیهوده فراوان به کار برند. با این همه، آن (زبان) دری است. لهجه‌های شبیه به‌این را به خاطر آن دری خوانند، که با آن زبان‌نامه‌های سلطانی نوشته شوند و آن عریضه‌ها به او پیشکش کنند. مرکز آن از «دربار» است.

اهل سمرقند حرفی را که مثل «ک» و «گ» است، استفاده برند و گویند «بکردگن» و «بگفتگن» و ... لهجهٔ شاش (چاچ، تاشکند) بهترین لهجه‌های کرانهٔ ایتیل است» (ص ۳۳۵-۳۳۶).

ابن‌حوقل سیاح عرب می‌نویسد که زبان بخارا، سغدی باشد با اندکی تحریف و به دری سخن گویند (ص ۲۱۷). با این همه، زبانشناسان ساختار صرفی و نحوی زبان دری را مأخذی از فارسی ایران غربی می‌دانند. زبانهای ایران شرقی: باختری، خوارزمی، سغدی و سکایی و ختنی با هم نزدیکند و با زبانهای فارسی میانه و پارتی و فارسی دری فرق دارند.

به هر صورت، در قرون نهم ـ دهم میلادی زبان فارسی دری از سرتاسر خراسان بزرگ تا خلیج‌فارس گسترده می‌شود. اما مرکز حقیقی رشد و کمال زبان فارسی نو و رسیدن آن به جایگاه عالی سیاست، علم و ادب، شهرهای بخارا، سمرقند، بلخ، نیشابور، توس، هرات، کابل و استان سیستان بودند.

در شهر شریف بخارا مرکز سیاسی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی خاندان سامانی، سخنوران گرانمایه، خداوندان زبان نوین فارسی تاجیکی داد سخن دادند. در آسمان شعر عجم ستاره‌ای فروزان درخشید که شعر ایرانیان را به عرش اعلا رساند. این اختر در افق کوهستان سغد طلوع کرد و نامش ابوعبدالله رودکی بود. او را هم زمانان و پیشینیان به عنوان پادشاه کل سخنرانان تاجیک‌زمین شناختند:

گرسری یابد به عالم کس به نیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زیبد سری

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار
هم فزون آید اگر چندان که باید بشمری

(رشیدی سمرقندی)

سرزمین فرهنگ پرور خراسان در عهد سامانیان بزرگترین حماسه‌سرای جهان نگارنده نامیرای *شاهنامه* ابوالقاسم فردوسی نامیرا را به جهان اهداء کرد. فقط در این زمان دهها چکامه‌سرای توانا مثل ابومنصور دقیقی، شهید بلخی، مرادی بخارای، رابعهٔ بلخی، حنظلهٔ بادغیسی، ابوسلیک گرگانی، ابوشکور بلخی، کاخ ادب فارسی را استوار کردند، «که از باد و باران نیابد گزند».

آزاد مردان خراسان همچنین نثر فارسی نوین را پی‌ریزی کردند.

سال ۸-۹۵۷.م با فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ابو منصور معمری با راهنمایی چهار موبد زرتشتی به دری *شاهنامه منصوری* را تألیف نمودند که یکی از مأخذهای *شاهنامه* فردوسی گردید.

وزیر دانشمند سامانیان ابوعلی محمد بلعمی در سال ۹۶۳.م به فرمان ابو منصور بن نوح *تاریخ طبری* را ترجمه کرد. دردیباچهٔ آن گفته می‌شود که «این کتاب تفسیر بزرگی است از روایت محمد ابن جریر طبری به زبان پارسی «دری». باید یادآور شد که بلعمی هنگام ترجمه، اطلاعات تازهٔ زیادی را راجع به تاریخ ایران افزوده است که او را بر حق، نگارندهٔ دوم این کتاب گرانقدر می‌شمارند.

خواجه ابوالفضل بیهقی وزیر فضیلت پیشهٔ مسعود غزنوی *تاریخ مسعودی* را نگاشته است که از عمده‌ترین سرچشمه‌های تاریخی دربارهٔ زمان غزنویان به شمار می‌آید.

ابوعلی سینا بزرگترین دانشمندی که تاجیکان به عالم تمدن اهدا کردند، بخشی از آثار خویش را به زبان مادری‌اش نوشته است مثل *دانشنامه* و *ظفرنامه*.

فرزند بزرگ دیگر این قوم ابوریحان بیرونی که خود را فارس گفته است به زبان دری *کتاب التفهیم* را برای ریحانه دختر دوستش حسین خوارزمی تألیف می‌کند. نوشتن این اثر برای خوارزمیان نشانهٔ آن است که زبان فارسی دری در قرن دهم میلادی در آنجا رایج بوده است.

محمود گردیزی مؤلف *زین‌الاخبار* است. این اثری است که تاریخ ایرانیان از قدیمترین زمان تا قرن دهم میلادی را نقل می‌کند.

نظام‌الملک توسی وزیر بزرگ سلجوقیان برای امیران این سلاله کتاب *سیاستنامه* را نگاشته است. این اثر دستورالعمل سیاسی و

دولتداری به حساب می‌آید. عنصرالمعالی کیکاووس کتاب اخلاقی *قابوسنامه* را تألیف نموده که از بسیاری از آیینهای گذشتگان یاد می‌کند.

عمرخیام نیز در *نوروزنامه* بزرگداشت جشن بزرگ ایرانیان نوروز و رسم و آیینهای مربوط به آن را یادآوری می‌سازد ـ ابن بلخی در *فارسنامه* راجع به تاریخ پیش از اسلام و جغرافیای ولایت، فارس را حکایت می‌کند.

ناصر خسرو از روستای قبادیان تاجیکستان کنونی برخاسته و قدر و قیمت زبان دری را دانسته و همهٔ آثار بی زوالش را به زبان مادری‌اش نوشته است:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی در لفظ دری را

ابوبکر ربیعی و ابومنصور هروی کتابهایی را در رشتهٔ علم پزشکی به فارسی تألیف نموده‌اند.

در رشتهٔ فلسفه پیش از همه، به نام ابونصر فارابی بر می‌خوریم که آثارش را به عربی نوشته است، اما زبان پدری (فارسی) را نیز نکو می‌دانست. ابن خلکان دربارهٔ نسب او می‌گوید: «پدرش ابونصر، سرلشکر سامانیان بود و به نژاد پارسی منسوب می‌گشت»(*طبقات الاطباء*، ج ۲، ص ۱۳۴). علی ابن عبداله سیف الدوله همدانی که با او همنشین بود، گفته است که او در سال ۳۳۹ هـ ق/ ۹۵۰م در بیرون باب‌الصغیر دمشق به خاک سپرده شد و من در تشییع جنازه‌اش شرکت داشتم و این دو رباعی از اوست:

اسرار وجود جمله بنهفته بماند
وان گوهر بس شریف ناسفته بماند

هـــر کس بـدلیل عـقل چـیزی گـفتی
آن نکـته کـه اصـل بـود نـاگـفته بـماند

ای آنکــه شــما پــیر و جـوان دیـدارید
ازرقـــپوشان ایـــن کـــهن دیـــوارید
طـفلی ز شـما در بـر مـا مـحبوس است
او را بـــه خـــلاص هـــمتی بگـمارید

ابوالحسن علی هجویری، زادهٔ غزنه، نگارندهٔ هشت رسالهٔ علمی مانند *کشف‌المحجوب* و دیوان شعر بوده است و مرد عرفانی دیگر، بزرگمرد عارف خواجه عبدالله انصاری بود که آثار فراوانی از او به ما رسیده است. در قرنهای دهم ـ یازدهم میلادی آثاری از جغرافیا نیز به زبان فارسی به قلم تحریر در آمدند. پیش از همه، از *حدودالعالم* یاد می‌کنیم که متأسفانه نام مؤلف آن مشخص نیست. این اثر از جهتی پرارزش است که نامهای جغرافیایی تاجیک‌شهر بدون خطا نوشته شده و بعضی از اطلاعات تاریخی را نیز در بر دارد.

رساله‌هایی در این دو قرن در مورد علوم طب، فلسفه، نجوم، ریاضی، کیمیا، جغرافیا، تاریخ، زمین شناسی، معدن شناسی و موسیقی به زبان عربی تألیف شده‌اند که نگارندگان آنها از خراسان برخاسته بودند و کلاً خراسانیان پایه‌گذار تمدن اسلامی تمام قلمرو ایران بزرگ بودند و عده‌ای از علما نیز مکتبهای عرفانی را پی‌ریزی کردند.

ما از تحلیل و تجزیهٔ مسائل و حوادث به این نتیجه می‌رسیم که زبان دری گویش مردم پارت بود که از ایران شرقی به ایران غربی مهاجرت کرده و در آنجا با زبان فارسی میانه آمیزش و اختلاط پیدا

کرده و باز به خاور بر می‌گردد و در استانهای خراسان بزرگ در زمان ساسانیان رشد و تکامل می‌یابد. در دوران ساسانیان آخرین، زبان (دری) نه تنها زبان گفتگو، بلکه زبان علمی و ادبی نیز بود. سپس زبان عمومی مردم خراسان گشته و در عهد سامانیان به اوج قدرت و شهرت رسیده و از اینجا به عنوان زبان ادبی، به ایران غربی رفته است.

از مطالعه و تحقیق تاریخ تشکل اتحاد جماهیر شوروی آسیای مرکزی بر می‌آید که پان ترکیستها، تاجیکان را متهم می‌کردند که تاجیکان گویا ترکان فارسی زبان می‌باشند و در زیر نفوذ پارسها زبان فارسی را پذیرفته‌اند. چون فارسها در فارس زندگی می‌کنند و اینجا ترکستان است، باید تمام مردم آن ترک باشند ـ از بس که در آن زمان خودآگاهی تاجیکان پایین بود، این ادعا و اغوای بی‌اساس ترکها را باور کرده، و در شناسنامه‌ها، خود را ازبک یا ترکمن دانسته‌اند. حتی توسط این اغراق بی‌پایه و غیر علمی ترک‌پرستها، تاجیکان در ترکیه تحصیلکرده و هم آن کسانی که در تشکیل جمهوریهای آسیای مرکزی اشتراک داشتند، از جمله فیض‌الله خواجه اف، عبدالقادر محی‌الدین اف، چنار امام‌اف و دیگران که در اصل و نژاد، تاجیک بودند، اعتماد و باور حاصل نمودند که ما از لحاظ نژاد ترک، فارسی زبان هستیم و به جای جمهوری تاجیکستان، ازبکستان را به وجود آوردند. آنها بعدها این اشتباه خود را دریافته و از پی اصلاح آن کوشیدند، اما دیگر دیر شده بود. عبدالقادر محی‌الدین اف در مقالهٔ «مردم شهر و اطراف بخارا تاجیکند یا ازبک» می‌نویسد: «پان ترکیستها می‌گفتند: «ازبکها، قرقیزها، قزاقها، ترکمنها و غیره مللی هستند که ریشهٔ مغولی دارند و امروزه هر کدام را ملتی مستقل می‌شمارند، اما در حقیقت جزءِ یک

ملت هستند». تاجیک زبانهای بخارا در اصل ترک هستند و تحت تأثیر ادبیات و مدنیت ایران، زبان و ملیت خود را گم کرده‌اند. باید آنها را دوباره ترک نماییم و از تمام آنها یک ملت بزرگ ترک به وجود آوریم، و یک دولت معظم ترک برپا سازیم. تحت تأثیر این نظر و برای به وجود آوردن این مقصدها، ما دشمن زبان تاجیک بودیم و خدمتکار و طرف‌دار اتحاد ترک، و زبان ترکی را به رسمیت می‌شناختیم. (*تاجیکان در مسیر تاریخ*، ص ۳۷۴).

این سخنان یکی از سازمان دهندگان جمهوریهای آسیای مرکزی، از جمله ازبکستان می‌باشد. عقیدهٔ پیشوایان سیاسی آن زمان چنین بود: مادامی که رهبران دولت و اهل معرفت بر سر چنین عقیده‌ای بودند پس از خودشناسی قشرهای آخرین جامعه، که خود را ازبک و ترکمن شمردند، سخن به میان آوردن معنا ندارد. هنگام تدوین شناسنامه‌ها ، تاجیکانی که نمی‌خواستند خود را ازبک به حساب آورند، خود را فارسی یا فارسی زبان معرفی می‌کردند. نام تاجیک به عنوان قوم و ملت از سوی ترک‌پرستها انکار می‌شد.

باید تذکر داد که در ادبیات، نام تاجیکی پس از انقلاب اکتبر پیدا نشده است، از جمله در «*سفرنامهٔ* میر عزت‌الله هندی» که در سال ۱۸۱۳ م به چاپ رسیده است، آمده است که زبان خوکند (قوقند) ترکی است و اهالی شهر، تاجیکان به تاجیکی، و ازبکان به ازبکی سخن می‌گویند.

لفظ تاجیکی به معنای زبان در تذکرهٔ *افضل التذکار* پیر مستی نیز به کار رفته است.

بدین منوال واژهٔ زبان تاجیکی در ادبیات تاریخی، کمتر، اما در میان مردم از دیرباز استفاده می‌شده، یعنی تاجیکان آسیای مرکزی در

گفتگو، زبانشان را تاجیکی می‌نامیدند، اما زبان ادبی کتاب فارسی نام داشت.

پان ترکیستها برای ازبک شناساندن تاجیکان، از همهٔ واسطه‌ها از جمله مذهب تسنن استفاده می‌کردند. عبدالقادر محی‌الدین اف، شاهد زنده و مشترک این واقعه‌ها، می‌نویسد: «امروز مردم بخارا و اطرافش را به غیر از جماعت اندک فارسها، ازبک شمرده‌اند تاجیکهای بخارا در کتاب جمعیت *بخارا* به ما «ازبک» گفته و آن را امضا کرده‌اند. در بخارا جماعتی از تاجیکان را «فارس ـ تاجیک» ذکر کرده‌اند.

اینها کیستند؟ آیا این زبان با زبان مردم دیگر بخارا فرق دارد؟ یا ایشان عرف و عادتی دیگر دارند؟ یا نژاد و گذشتگانشان فرق می‌کند؟ ولی این گونه نیست، اینها نیز مانند مردم دیگر شهر بخارا و اطراف آن به پارسی سخن می‌گویند و در عرف و عادت همانند دیگرانند، تفاوتی که دارند، این است که اینها مسلمانانی هستند که به مذهب امام جعفر صادق معتقدند و سالکان این مذهب را شیعه می‌خوانند. مردم دیگر شهر بخارا مسلمانانی هستند که مذهب امام ابوحنیفه را قبول کرده‌اند که اینها را سنی می‌شمارند. آمارگران ما، سنی را ازبک و شیعه را فارس ـ تاجیک نشان داده‌اند.» (ص ۳۷۵).

اینک همین طور که تاجیکان سنی مذهب که اهالی اساسی ازبکستان را تشکیل می‌دادند در شناسنامه‌هایشان ازبک نوشته شدند، پیداست که پان ترکیستها از مسلمان و سنی مذهب بودن تاجیکان، ماهرانه استفاده نموده‌اند. آنها خود را پشتیبان تمام مسلمانان آسیای مرکزی اعلام نموده، و مردم را به مبارزه علیه روسهای کافر بسیج می‌نمودند. در بین تاجیکان بخارا، تاتارهای

ناراضی از سیاست روسیه و سربازان ترک در جنگ جهانی اول بر ضد روسها زیاد جنگیدند. آنها علیه روسها تشویقات زیادی می‌کردند و مسلمانان را به جهاد با سروری ترکیه دعوت می‌کردند. ترکیه سلاح و افسرهای خود را به بخارا، از جمله انور پاشا را فرستاده بود که مردم ترکی زبان را متحد نماید و دولت بزرگ ترکستان را با سروری، ترکیه بسازد. این دولت باید ترکیه، آذربایجان ایران، تمام قفقاز، آسیای مرکزی و سیبری را فرا می‌گرفت.

ایران در آن زمان نقش دولت بزرگ اسلامی را نمی‌توانست بازی کند و چشم به دست دیگران داشت، ولی ترکیه یگانه دولتی بود که در جنگ جهانی اول به اتفاق آلمان علیه روسها می‌جنگید. در ترکیه عناصر جامعهٔ سرمایه‌داری رونق یافته، و افتخار ملی ترکها نیرومند گردیده بود. پیشوای سیاسی آنها، کمال آتاترک حزب پان ترکیستی را به وجود آورده و برای تشکیل دولت بزرگ ترکها تلاش می‌کرد، در سال ۱۹۱۵ یک و نیم میلیون ارمنی به عنوان ملت غیر ترک در سرزمین نیاکانشان که شامل ترکیه می‌شد به نژادکشی دست می‌زدند. در آسیای مرکزی نیز پان ترکیستها با هر وسیله، کوشش می‌کردند که خلق غیر ترک وجود نداشته باشند. مثلاً در سال ۱۹۲۴ در مرز اهالی ولایت بخارا، چهار یا پنج نفر لهستانی، آلمانی، گرجی و تعداد کمی قرقیز و ترکمن و فارس یاد شده که نام تاجیکان ـ که جمعیت اساسی شهر و ولایت بخارا را تشکیل می‌دادند ـ ذکر نمی‌یابد. (*مجموعهٔ اسناد*، به زبان فارسی، ۱۹۷۶، ص ۱۶۲).

شاید بخشی از تاجیکان با اسم فارس شامل این فهرست شده باشند، اما آن حقیقت تلخ از چشم هیچ کس پوشیده نیست که پان ترکیستها مردم بخارا و سمرقند را همیشه ترک قلمداد می‌کردند. از

اینکه بخش اعظم سرزمین تاجیکان شامل جمهوری ازبکستان گردید، خود ما تاجیکان بیش از همه، رهبران سیاسی خود را گناهکار می‌دانیم. در تشکیل جمهوری ازبکستان غالباً تاجیکان ازبک شده، مانند فیض‌الله خواجه اف، عبدالله رحیم بایوف، عبدالقادر محی‌الدین‌اف، چنار امام‌اف و عبدالرحیم حاجی بایوف شرکت ورزیده و به جای تاجیکستان، ازبکستان را ساختند. در آن زمان شمارهٔ تاجیکان به نسبت ترکها در آسیای مرکزی بیشتر بود.

چرا این حادثه رخ داد؟ پاسخ این است: خود را نشناختن، فرهنگ و تاریخ خود را ندانستن و در سطح پایینی از معنویت قرار گرفتن. هنگامی که ما کاملاً خود را می‌شناسیم و روحیهٔ ملی تشکیل می‌یابد، هیچ کدام از عنصرهای ضد تاجیکی نمی‌تواند تأثیر بگذارد.

ادامه دارد.